

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال یازدهم، شماره چهل و یکم، بهار ۱۳۹۸، ص ۸۷-۱۳۰

سخن و شایست و نشایست‌های آن در آیینۀ ضرب‌المثل‌ها

دکتر فاطمه غلامی* - فاطمه احمدی**

چکیده

سخن و سخن گفتن مهم‌ترین ویژگی انسان اندیشمند است که می‌تواند کارکردی دوسویه و بسیار متناقض داشته باشد. از این رو برای آن باید و نبایدهای بسیار گفته شده است؛ از جمله در گسترۀ ضرب‌المثل‌ها بخش قابل‌اعتنایی را چنین مضامینی برساخته است. مثل‌ها از سویی زاینده فرهنگ مردم و از سوی دیگر نمایانده عناصر موجود در همین فرهنگ‌اند و منبع ارزشمندی در پژوهش‌ها و مطالعات فرهنگی به شمار می‌روند. سخن و مقوله‌های گسترده آن نیز در گنجینۀ امثال مردم این سرزمین بسیار محل توجه بوده و مثل‌های بسیاری می‌توان یافت که در آن مستقیم یا غیرمستقیم «زبان»، «سخن»، «سخنوری» و شایست و نشایست‌های آن طرح شده است. پژوهش حاضر با هدف تبیین چندوچون بازتاب این مضامین در ضرب‌المثل‌های فارسی سامان یافته است. بدین منظور منبع اصلی کارنوشت پیش رو، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز fgholami@shirazu.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز baran.ahmadi678@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۷/۱۲/۲۱

تاریخ وصول ۹۷/۹/۱۵

ذوالفقاری قرار داده شده و با گردآوری همه نمونه‌هایی که به گونه‌ای با موضوع سخن و لوازم آن پیوند داشته، محورها و خطوط اصلی از نظر محتوایی تحلیل و طبقه‌بندی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد شمار زیادی از نمونه‌ها به رابطه سخن و ویژگی‌های گوینده اشاره دارد و مواردی چون شخصیت اجتماعی، پایگاه طبقاتی، شرایط اقتصادی و دانش گوینده در رد و پذیرش سخن او مؤثر دانسته شده است. خاموشی دومین موضوع پربسامد در مثل‌هاست که با وجود نمونه‌های گاه متناقض، برآیند آن برتری سکوت بر گفتار است. موضوعات دیگری چون لزوم سنجیده‌گویی، آسیب‌های سخن، بیهودگی یا مؤثر بودن کلام و نیز نکاتی مربوط به شنونده در مراتب بعدی قرار می‌گیرند که هر یک در بردارنده نکاتی فرهنگی و اجتماعی هستند که در جای خود بررسی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی

ضرب‌المثل، سخن گفتن، شایسته‌ها و نشایسته‌ها، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

سخن و مباحث در پیوند با آن همواره در فرهنگ و باور مردم این سرزمین و دیگر ملل جایگاه ویژه‌ای داشته است. سخن گفتن، مهم‌ترین نمودار انسان اندیشمند و وجه تمایز او با سایر موجودات است. ارتباط کلامی، تنها یکی از وجوه «بیان» دانسته شده که نقشی مهم در توسعه معرفت بشری داشته است؛ به‌ویژه در دورانی که دانش‌ها شفاهی منتقل می‌شده است. «اگر آدمی زبان نداشت تاریخ هم نداشت، با زبان وجود ظهور می‌یابد و تاریخ آغاز می‌شود... اطلاع رسانی تنها یکی از مشخصه‌های جانبی ذات زبان است»

پیراوی ونک، ۱۳۸۹: ۴ و ۶). فرهنگ اسلام هم فرهنگی زبان‌محور است؛ معجزه قرآن در زمانه‌ای بر پیامبر^(ص) نازل شد که میان اعراب زبان‌آوری اهمیت بسیار داشت. همچنین تحدی (مبارزه‌طلبی) قرآن هم با ابزار زبان است و خداوند در قرآن مجید پس از آفرینش انسان، مهم‌ترین موضوع را اعطای نیروی بیان می‌داند (الرحمن: ۴-۱).

درباره ارزش و اهمیت سخن و سخن گفتن و ارتباط آن با قضاوت و ارزش‌گذاری دیگران بسیار گفته و نوشته‌اند. سیون بر این باور است حتی زمانی که مردم از زبان، تمجید نمی‌کنند آن را در قلب خود بزرگ می‌شمارند و از دیگر ویژگی‌های اجتماعی برتر می‌نهند (سیون، ۱۳۴۶: ۶، با تلخیص). جنبه‌های مثبت و منفی زبان و آداب و شرایط سخن گفتن و نیز دیگر ظرایف این مهارت به شیوه‌های گوناگون در ادب عامه و رسمی ایران به‌ویژه در مثل‌ها بازتاب داشته است.

ضرب‌المثل در تمدن‌ها و فرهنگ‌های کهن شاخه‌ای گسترده به شمار می‌رود و گاه ریشه در باورهای باستانی ملل دارد. برای مثل تعریف‌های بسیاری آورده شده که برآیند هر تعریف مبین یا مکمل دیگری است. «جمله‌ای مختصر مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به سبب روانی لفظ و روشنی و لطف ترکیب شهرت یافته» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۲) یا «تعبیری سایر که حالت معقولی را به محسوسی تشبیه کند» (عقیقی، ۱۳۷۱: ۱۰، نقل از امیری، ۱۳۸۹: ۵۹) و یا عبارت نغزی مشهور یا در خور شهرت اعم از اینکه مبتنی بر قصه و داستان باشد یا خیر (همایی، ۱۳۷۰: ۱۹۵). ذوالفقاری ضرب‌المثل را چنین می‌شناساند: «جمله‌ای کوتاه، گاه استعاری و آهنگین، مشتمل بر تشبیه، با مضمون حکیمانه و برگرفته از تجربه‌های مردم که... بدون تغییر یا با تغییر جزئی در گفتار به کار می‌رود» (۱۳۸۹: ۵۳).

امثال، بزرگ‌ترین سرمایه‌های ادب هر ملت و فشرده افکار هر قوم (همایی، ۱۳۸۸: ۱۲۴-۱۴۸) و تعداد آن نشانگر وسعت فکر آن ملت است (یوسفی، ۱۳۶۳: ۶).

ضرب‌المثل پیوندی عمیق با فرهنگ و جامعه دارد و آینه‌ای است که موشکافانه ویژگی‌های اخلاقی مردم را می‌نمایاند. از این رو منبعی ارزشمند در مطالعات اجتماعی و فرهنگی است. بسیاری از مثل‌ها نشانی از مختصات فرهنگی و بومی یک منطقه یا یک قوم هستند؛ «امثال طی هزاران سال میان اقوام مختلف شکفته... و در هر کشور بر اساس اختصاصات قومی و فرهنگی و آداب و سنت و مذهب و حتی وضع جغرافیایی و سیاسی آن کشور ویژگی‌هایی پیدا کرده است» (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ۷). از این رو واکاوی چگونگی بازتاب «سخن و سخن گفتن» و یا «زبان» در حوزه مثل‌ها می‌تواند دقایق و نکاتی را روشن سازد که در ذهن و اندیشه مردم نقش بسته و به نسل‌های دیگر منتقل شده است.

۲-۱. پیشینه

در پیوند با موضوع سخن گفتن و یا آداب آن در کتاب‌های فن سخنوری و بیان (نک: فروغی، ۱۳۶۸؛ نعمتی، ۱۳۹۶؛ ضیایی، ۱۳۷۳) و در کتب بلاغی و معانی، مباحث مختلفی آمده است. مقاله‌هایی نیز درباره آداب سخن نگاشته شده که برخی با محوریت قرآن یا منابع مذهبی‌اند؛ مانند «تعبیر قرآن کریم درباره سخن نیکو و آثار آن» (جعفری و طهماسبی، ۱۳۹۵)، «بررسی راهکارهای واپایش و مدیریت زبان از منظر قرآن و حدیث» (هاشمی و آل رسول، ۱۳۹۵) و نیز مقاله «کاربردشناسی زبان و سازوکارهای ادب‌ورزی در برخی ادعیه شیعه» (مقدسی نیا و سلطانی، ۱۳۹۲). در مقاله «جایگاه زبان و سخن اخلاقی در ادبیات فارسی» (مهرآوران، ۱۳۹۶) با استناد به شعر شاعرانی چون مولوی، سعدی و صائب، مضامین مربوط به سخن آورده شده و سپس با محتوای احادیث نزدیک به اشعار سنجیده شده است؛ اما با موضوع مدنظر این نوشتار یعنی چندوچون سخن گفتن در مثل‌ها تنها می‌توان به مقاله «مقایسه ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی با موضوع سخن از لحاظ واژگانی، نحوی، بلاغی و معناشناسی» (متقی‌زاده و

نیکویخت، ۱۳۹۳) اشاره کرد. در این مقاله، بین هفتاد ضرب‌المثل فارسی و عربی که به موضوع سخن مربوط بوده‌اند از جنبه معنایی و زبانی مقایسه‌ای صورت گرفته و پس از بررسی این مثل‌ها در چهار مقوله واژگانی، نحوی، بلاغی و معناشناسی، از محورهای اصلی، نتیجه آماری به دست داده شده است.

۳-۱. روش کار

در پژوهش حاضر سعی شده است جایگاه سخن و باید و نبایدهای آن را که تبلور اندیشه توده مردمان این سرزمین بوده، در آیینۀ مثل‌ها تبیین شود. بدین منظور، نخست تمام ضرب‌المثل‌هایی که سخن یا لوازم سخن گفتن در آن‌ها به کار رفته بر اساس فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی (ذوالفقاری، ۱۳۹۲) استخراج شده است. این فرهنگ در بردارنده حدود یکصد هزار مثل فارسی به ترتیب الفبایی است که در مقایسه با سایر منابع موجود، تازه‌تر و کامل‌تر است و با توجه به داشتن نمایه موضوعی و کلیدواژه‌ای، بازیابی مثل‌ها را تا حدی ساده‌تر ساخته است. پس از گردآوری همه ضرب‌المثل‌هایی که به گونه‌ای به سخن مربوط بوده‌اند و در ذیل کلیدواژه‌های مختلف جای گرفته بودند؛ هر مثلی که متضمن نشانه یا واژه‌هایی کلیدی از سخن مانند حرف، زبان، نطق، گپ و... بود، در داده‌های اولیه گنجانیده شده و سپس ویژگی‌های طرح‌شده درباره ماهیت سخن، بایدها و نبایدها و نسبت میان سه ضلع سخن، گوینده و شنونده طبقه‌بندی موضوعی و در پایان بسامد این ویژگی‌ها و محورهای برجسته نشان داده شده است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. رابطه سخن و گوینده

در دیدگاه‌های سنتی، زبان معمولاً پدیده‌ای روحی- روانی دانسته می‌شد؛ اما در برداشت‌های نوین، زبان یک فعالیت پیچیده و چندبعدی تلقی می‌شود (نیلی‌پور و

میرپور، ۱۳۸۲: ۴۵). سخن گفتن فرایندی درهم‌تنیده است که طی آن پیامی از گوینده به مخاطب انتقال می‌یابد. بخش گسترده‌ای از مثل‌هایی که درباره ماهیت و ارزش سخن و چگونه گفتن هستند، به ارتباط میان سخن و ویژگی‌های ضلع گوینده اشاره دارد. این ویژگی‌ها گاه فردی است و گاه بر طبقه و پایگاه اجتماعی و یا وضعیت اقتصادی گوینده تأکید دارد و میزان اثرگذاری و نفوذ کلام را به موارد گفته‌شده منوط می‌داند.

۱-۲-۱. اعتبار سخن و گوینده (نسبت سخن و گوینده)

در تعدادی از نمونه‌های مطالعه، شخص محوری مثل پیر است یا ویژگی برجسته مورد تأکید مثل «کهنسالی» است. البته مثل‌های این گروه از نظر موضوعی متنوع و متفاوت‌اند؛ اما می‌توان همه آن‌ها را در عین تفاوت با مسائل سخن مربوط دانست. در این موارد ارزشمندی و تأثیرگذاری یا بی‌ارزشی سخن با سن و تجربه گوینده آن در پیوند است؛ اینکه افراد کهنسال سخن‌دان و سخن‌شناس‌اند:

۱. سخن‌دان بود مرد دیرینه سال (ذوالفقاری، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲. سخن‌های پیران بود دلپذیر (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۳. جوان را اگرچه سخن سودمند/ ز پیران نکوتر پذیرند پند (همان، ج ۱: ۷۵۳)، ۴. حرف یک مرد پیر از چشم تا ابروست (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۵. سخن شیخ شنیدن، دولت است (همان، ج ۱: ۱۱۶۶).

نمونه‌هایی نیز اعتبار یا بی‌اعتباری سخن را به «نوع شخصیت گوینده» (شاه، دیوانه، مست، عاقل و...) مربوط می‌دانند؛ البته در این دسته تنها مثل‌هایی جا گرفته‌اند که آشکارا اسمی از گوینده برده‌اند. در مثل‌هایی که به تأثیر و ارزش سخن با توجه به نوع شخصیت گوینده تأکید شده، سخن افراد مست، دیوانه، بیمار، جاهل و کودک غیرقابل اعتنا و در مقابل، سخن شاه، امیر و حکیم ارزشمند دانسته شده است. در دسته نخست گاه حیواناتی مانند سگ، شغال و خر سمبل افراد پست و بی‌ارزش قرار می‌گیرند:

۱. نگوید سخن، شاه، جز راه راست (ذوالفقاری، ۱۳۹۲، ج ۲: ۱۷۸۸)، ۲. سخنی که امیر بگوید دروغ نیست (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۳. گفتار حکیمان به و کردار ندیمان (همان، ج ۲: ۱۵۱۷)، ۴. سخن پادشاهان سبک و خرد نباشد (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۵. سخن چون حکیمان نکو گوی و کوتاه (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۶. حرف بی‌ربط ز دیوانه شنیدن دارد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۷. سخن مست بر دست نگیرند (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۸. از سخن دیوانه نباید رنجیده شوی (همان، ج ۱: ۳۰۹)، ۹. سخن از مردم جاهل نتوان گوش کردن (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۰. سخن مردم دیوانه همه فال است (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۱۱. حرف بچه و دیوانه دل‌خوری ندارد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۱۲. هر حرف که طفل می‌زند، شیرین است (همان، ج ۲: ۱۸۵۶)، ۱۳. حرف راست را از کودک پرس (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۱۴. حرف بچه از نادانی است (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۱۵. آب خوردن از کوچک‌ترها و حرف زدن از بزرگ‌ترها (همان، ج ۱: ۱۷۳)، ۱۶. به حرف ابله می‌گیرند اما ول نمی‌کنند (همان، ج ۱: ۵۱۲)، ۱۷. پرگویی ابله اثر طبع سقیم است (همان، ج ۱: ۶۳۰)، ۱۸. مرد بیمار باشد یافه‌گو و هرزه‌لا (همان، ج ۲: ۱۶۶۱)، ۱۹. به حرف سگ و گربه باران نمی‌بارد (همان، ج ۱: ۵۶۲)، ۲۰. به گفته شغال باران نمی‌بارد (همان، ج ۱: ۵۹۰)، ۲۱. با حرف خر از آسمان جو نمی‌بارد (همان، ج ۱: ۴۶۱)، ۲۲. از لفلف سگ آب دریا نجس نمی‌شود (همان، ج ۱: ۳۱۷)، ۲۳. از عرعر خر کسی نرنجد (همان، ج ۱: ۳۰۷)، ۲۴. حرف فلان کس و هاره خر یکی ست (همان، ج ۱: ۸۳۰)

نمونه‌هایی نیز بر مذکر بودن جنسیت حرف درست تأکید دارد و ویژگی‌های مثبتِ حرفِ مردان را برمی‌شمارد؛ البته مثل‌هایی که دربارهٔ سخن و ویژگی‌های آن است پس از این، در دسته‌ای جداگانه خواهد آمد: ۱. حرف مرد یک کلمه است (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۲. سخنِ مرد شکم ندارد (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۳. سخن مرد کره ندارد (همان، ج ۱: ۱۱۶۷).

در دسته‌ای دیگر به تأثیر سخن افراد با توجه به وضعیت اقتصادی اشاره شده است و به‌طور کلی سخن ثروتمندان و کسانی که پشتوانه محکم مالی دارند، کارگر و مؤثر و سخن فقرا و افراد بی‌چیز، بی‌اثر توصیف شده است:

۱. حرف کسی اعتبار دارد که به گوشش گوشواره طلا باشد (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۲. آدم بیچاره، سوره یاسین هم بخواند او را می‌زنند و می‌گویند حرفش نامعقول است (همان، ج ۱: ۱۹۲)، ۳. آستینم کهنه است حرفم در او اثر ندارد (همان، ج ۱: ۲۱۵)، ۴. سخن فقرا تأثیر ندارد (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۵. کسی را که در کیسه‌اش زر بود/ قبول است حرفش، اگر خر بود (همان، ج ۲: ۱۴۲۹)، ۶. حرف آدم بی‌گاو را کسی گوش نمی‌دهد (همان، ج ۱: ۸۲۶، برای مثال‌های فراوان با همین مضمون و تغییرات اندک ظاهری، نک: همان، ج ۱: ۲۰۱، ۵۷۵، ۸۲۵ و ۱۱۶۶).

در مقابل این نوع ضرب‌المثل‌ها که اعتبار را به گوینده سخن می‌دهند، دسته‌ای از مثل‌ها برای سخن به‌صورت مطلق ارزش قائل شده‌اند و سخن را از گوینده جدا می‌دانند و حرف سنجیده را از هر کسی، فارغ از اینکه گوینده کیست، می‌پذیرند و در مورد حرف بد نیز همین باور حاکم است. در حقیقت این ضرب‌المثل‌ها بیانگر همان ارزشی است که در کلام حضرت علی^(ع) نمودار است: «حکمت گمشده مؤمن است، پس آن را فراگیر هرچند از منافقان باشد» (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۰). نمونه‌های زیر نیز بر همین موضوع تأکید می‌کنند:

۱. ببین چه می‌گویند، نبین که می‌گویند (ذوالفقاری، ج ۱: ۴۸۲)، ۲. به سخنگو توجه نداشته باش به سخن توجه کن. (همان، ج ۱: ۵۷۵)، ۳. اگر گپ به بروت بود، پشک جبرئیل بود (همان، ج ۱: ۳۸۱)، ۴. حرف خوب مثل طلاست از دهن سگ هم افتاد بگیش (همان، ج ۱: ۸۲۸)؛ که در این مورد آخر نیز، ارزشمندی سخن را به کیفیت

سخن می‌داند نه شرایط و شخصیت گوینده آن؛ اما همان‌گونه که دیده می‌شود، شمار این نمونه‌ها کمتر است.

۲-۱-۲. رابطه سخن و دانش

در این بخش به رابطه معرفت و آگاهی با سکوت یا سخن گفتن توجه شده است. آنچه جالب توجه است دوسوی کاملاً متناقض است که در کنار هم در این مثل‌ها نمود دارد. در شماری از نمونه‌ها بسیاردانان با ویژگی خاموشی وصف شده‌اند و حتی پرگویی برای افراد دانا عیب نیست و در دسته‌ای دیگر پرحرفی نشان کم‌عقلی است.

۱. از کاسه پر، صدا نیاید (همان، ج ۱: ۳۱۰)، ۲. خوش‌زبانی دلیل خوش‌دانی است (همان، ج ۱: ۹۳۰)، ۳. بسیاردان پرگو باش (همان، ج ۱: ۵۲۹)، ۴. آن‌که زیاد می‌داند، زیاد حرف می‌زند (همان، ج ۱: ۲۴۶)، ۵. عقل متلکم از کلامش پیداست (همان، ج ۱: ۱۳۳۱)، ۶. سخن بسیار دانی، اندکی گوی (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۷. هرچه معنی کمتر لاف بیشتر (همان، ج ۲: ۱۹۰۶)، ۸. آدم پرحرف، کم‌عقل است (همان، ج ۱: ۱۹۴)، ۹. کم داشتن و زیاد گفتن مثل بی‌پولی و زیاد خرج کردن است (همان، ج ۲: ۱۴۵۶).

۳-۱-۲. سخن، آیینۀ گوینده

این نکته که زبان شناساگر اندیشه‌ها و درون افراد است، در بخش‌های مختلف فرهنگ ما و نیز در متون ادبی به فراوانی از آن سخن رفته است. در حوزه مثل‌ها نیز که بخشی از آن زاینده متون ادب رسمی و بخش دیگر برآمده از ادب عامه است، به این نکته توجه شده است. سخن می‌تواند جنبه‌هایی چون عقل و درایت یا جهل و بی‌خبری یا سلامتی و بیماری جسم و ذهن را بنمایاند. همچنین گاهی حالات روحی گوناگون مثل غم یا شادی گوینده بر نوع سخن مؤثر دانسته شده است یا اینکه دسته‌ای از مثل‌ها خوشایندی و ناپسندی سخن را به خوبی یا بدی گوینده نسبت می‌دهند. در برخی متون کهن و نو نیز درباره سخن حکما ویژگی‌هایی آمده که مؤید همین نکته‌هاست (نک:

عنصرالمعالی، ۱۳۴۵؛ فروغی، ۱۳۶۸: ۸۰). درون هر انسانی در سخن آشکار می‌شود و سخنان هر فرد نمودار باطن اوست: «گفتار و سخنان فرد خواه به‌لحاظ ظاهری و خواه به‌لحاظ محتوایی سهم عمده‌ای در معرفی شخصیت او دارد» (پیشگر، ۱۳۹۰: ۴).

۱. تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد (همان، ج ۱: ۶۸۷)، ۲. سخن آیینۀ مردِ سخنگوست (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۳. در سخن گفتن خطای جاهلان پیدا شود (همان، ج ۱: ۹۷۷)، ۴. سخن مردان جان دارد (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۵. حرف بد از زبان بد باشد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۶. سخن دوست در جهان طاق است (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۹. سخن را که بزرگ کرد؟ گوینده‌اش (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۱۰. هرچه از پاکی و پلیدی در دل داری هنگام سخن گفتن آشکار می‌شود (همان، ج ۱: ۱۸۵۲)، ۱۱. گپ مار دراز است (همان، ج ۱: ۱۴۸۸)، ۱۲. انسان را از سخنش می‌شناسند (همان، ج ۱: ۴۶۱)، ۱۳. بازرگان از آنچه در بارش است سخن می‌گوید (همان، ج ۱: ۴۶۱)، ۱۴. قلب آدم احمق در دهان اوست و زبان عاقل در قلب او (همان، ج ۲: ۱۳۸۵)، ۱۵. دل آزرده را سخت باشد سخن (همان، ج ۱: ۱۰۱۸)، ۱۷. پردرد پرگو هم می‌شود (همان، ج ۱: ۵۸۶)، ۱۸. کسی تا حرف نزند شناخته نمی‌شود (همان، ج ۲: ۱۴۳۵)، ۱۹. در گفتن هرکسی راست و دروغ پدیدار باشد (همان، ج ۱: ۹۸۳)، ۲۰. ابله را در سخن توان دانست (همان، ج ۱: ۲۵۸)، ۲۱. آن کس که بدم گفت بدی سیرت اوست (همان، ج ۱: ۲۴۳)، ۲۲. سخن گواه حال گوینده است (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۲۳. آدم بد، حرف زدنش هم بد است (همان، ج ۱: ۱۹۱)، ۲۴. سخن افراد پست مثل شپش لباس کهنه است (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۲۵. آدم عاقل سخن به‌جا و درست می‌گوید (همان، ج ۱: ۲۰۰).

یکی از مضامین فرعی که در ذیل همین بحث دیده می‌شود «سنخیت سخن گوینده و واکنش شنونده» است. در حقیقت سخن مانند آیینۀ‌ای است که افزون بر اینکه درون مخاطب را می‌نمایاند، آنچه او گفته را هم به او بازمی‌گرداند؛ یعنی هر سخنی که

می‌شنویم بازتابی است از آنچه خود ما آشکارا یا نهان گوینده آن بوده‌ایم. نهان بدین معنا که رفتار، نگاه و حالات ما نیز نطق نهان به شمار می‌رود؛ پس مخاطب ما متناسب با آنچه شنیده واکنش نشان می‌دهد. در این قسمت به مثل‌هایی توجه شده است که پیامی همسان دارند و آن اینکه اگر بد بگویی بد می‌شنوی و اگر نیک بگویی، نیک می‌شنوی:

۱. آن گوی مر مرا که توانی ز من شنود (همان، ج ۱: ۲۴۹)، ۲. آنچه گویی که نه نیکوش جواب است، مگوی (همان، ج ۱: ۱۵۹)، ۳. بد گویی بد می‌شنوی (همان، ج ۱: ۴۹۳)، ۴. تند مگو، تلخ نفهمی (همان، ج ۱: ۷۰۷)، ۵. هر که سخن نسنجد از جوابش برنجد (همان، ج ۲: ۱۹۰۸)، ۶. جان بگو، جان بشنو (همان، ج ۱: ۷۳۷)، ۷. حرف هرزه جواب هرزه دارد (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۸. حق را حق بگو و ناحق را ناحق کن (همان، ج ۱: ۸۳۷)، ۹. سخن هرچه باشد، همان را می‌شنوی (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۱۰. هر حرف که می‌زنی همان می‌شنوی (همان، ج ۲: ۱۸۶۵)، ۱۱. خیر بگو تا خیر بیایی (همان، ج ۱: ۹۳۸)، ۱۲. فحش (از مصادیق کلام ناپسند) پول بد است، به هرکی بدهی، پست می‌دهد (همان، ج ۲: ۱۳۵۷)، ۱۳. به آدم دروغ گو، دروغ بگو، نصفی هم بالاتر (همان، ج ۱: ۵۶۸).

۲-۱-۴. تناسب سخن با حد و اندازه گوینده

منظور از این حد و اندازه ممکن است موارد مختلفی مثل سن، جایگاه اجتماعی و پایگاه طبقاتی، اقتصادی و یا نوع شغل باشد و به این دلیل از سنجیده‌گویی جدا شده است که در آن دسته از مثل‌ها، صرفاً سنجیده‌گویی جدا از گوینده و وضعیت و موقعیت وی مورد نظر بوده؛ ولی در این نمونه‌ها درباره‌ی گوینده و حد و اندازه‌اش هم شروطی ذکر شده است:

۱. سخن جز به اندازه خود مگوی (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۲. گپت را برابر دهانت بزن (همان، ج ۲: ۱۴۸۸)، ۳. حرف باید زد به حد خویشتن، درویش را (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۴. حرف‌های بالاخانه‌ای می‌زنی (همان، ج ۱: ۸۳۱)؛ به این معنا که سخن‌هایی فراتر از

حد خودت می‌گویی. ۵. به اندازه کوپنت حرف بزن (همان، ج ۱: ۵۵۱)، ۶. به قدر لب و لوجهات حرف بزن (همان، ج ۱: ۵۸۳)، ۷. حرف‌هایی می‌زند از دهانش گنده‌تر (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۸. گپ درشت از تلوار بدتر است (همان، ج ۲: ۱۴۸۸)، ۹. گپ را کلان نزن و نان را کلان نگز (همان، ج ۲: ۱۴۸۸)، ۱۰. بزرگ بخور، بزرگ نگو (همان، ج ۱: ۵۲۳)، ۱۱. بالا بالاها می‌نشیند بزرگ بزرگ حرف می‌زند (همان، ج ۱: ۴۷۳)، ۱۲. بالانشین و گنده‌گوی (همان، ج ۱: ۴۷۴)، ۱۳. حرف گنده گفتن، هنر گنجشکان است (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۱۴. تا حرف گنده می‌زنی لقمه گنده بگیر (همان، ج ۱: ۶۷۰) که برخلاف این، در مثلی دیگر گفته شده است: تکه را کلان گیر و گپ را کلان نزن (همان، ج ۱: ۷۰۴).

۲-۲. خاموشی

۱-۲-۲. برتری مطلق خاموشی بر سخن

حکما سکوت را اصل اساسی در سلامت عقل و جان دانسته‌اند و سخن گفتن را تنها در حد ضرورت و در زمان و مکان مناسب جایز شمرده‌اند. در گستره متون عرفانی، اخلاقی و تعلیمی و حتی غیرتعلیمی ادب فارسی پیوسته سفارش‌هایی به خاموشی و سکوت دیده می‌شود؛ اما جان‌مایه همه آن‌ها برتری سکوت بر گفتار است. در بسیاری موارد «رابطه معکوس عقل و سخن گفتن دلیلی اخلاقی-روانی برای خاموشی تلقی شده است و گاه به دلایل معرفتی و زبانی چون ناگنجایی معنا در ظرف واژه‌ها» (کاکایی، ۱۳۸۸: ۱۳۴ و ۱۳۷) به خاموشی دعوت شده است. مثل‌ها به تنهایی پهنه‌ای است که می‌توان نمونه‌های بی‌شماری در این زمینه یافت. در این میان مثل‌های فراوانی به سکوت به‌طور مطلق ارزش می‌دهد و مخاطب را به خاموشی فرامی‌خواند و از پرگویی بازمی‌دارد. نمونه‌هایی دیگر به جبران‌ناپذیر بودن یا برگشت‌ناپذیری سخن

اشاره دارد و اینکه کلام را مانند آب رفته نمی‌توان بازگرداند و باید آثار و پیامدهای آن را چشم داشت. شماری دیگر شایسته می‌دانند که تا نپرسیده‌اند اصلاً سخنی گفته نشود:

۱. مصلحت توست زبان زیر کام (همان، ج ۲: ۱۶۸۵)، ۲. سخنی نیست که خاموشی از آن بهتر نیست (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۳. زیر زبان خود نگه می‌باید داشت (همان، ج ۱: ۱۱۵۱)، ۴. ز گفتن پشیمان بسی دیده‌ام / ندیدم پشیمان کس از خامشی (همان، ج ۱: ۱۱۲۷)، ۵. پشیمان نگشت از خموشی کسی (همان، ج ۱: ۶۴۱)، ۶. آنچه گفتن به همه کس نتوان، هیچ مگوی (همان، ج ۱: ۲۳۵)، ۷. باید حرف گفته نشود (همان، ج ۱: ۴۷۹)، ۸. نگفته گل است (همان، ج ۲: ۱۷۸۷)، ۹. نگفتن بهتر از گفتن (همان، ج ۲: ۱۷۸۷)، ۱۰. کسی که سخن نگوید سالم می‌ماند (همان، ج ۲: ۱۴۳۷)، ۱۱. مستمع چون نیست، خاموشی به است (ذوالفقاری، ج ۲: ۱۶۸۰) البته در این مورد با توجه به نبودن مستمع و عدم شرایط مناسب به سکوت دعوت کرده است. ۱۲. بی‌زبانی هم زبان‌دانی است (همان، ج ۱: ۶۰۸)، ۱۳. حرف زدن بلد نیستی، نزدنش را که بلدی (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۱۴. دانسته‌ات را بده به یک قفل و بزن بر زبانت (همان، ج ۱: ۹۴۶)، ۱۵. حرف زده را همیشه می‌توان زد (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۶. اگر سخن از سیم است خاموشی از طلاست (همان، ج ۱: ۳۷۴)، ۱۷. سخن تا در دهان است طلاست چون به زمین افتاد مفرغ می‌شود (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۱۸. سخن تا نگفتی بود چون گهر / چو گفتی شد از خاک ره تیره‌تر (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۱۹. سخن تا نگویی به دینار مانی / ولیکن چو گفتی پشیزی مسینی (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۲۰. گر سخن زر است، خاموشی گهر است (همان، ج ۱: ۳۷۵)، ۲۱. بی‌زبانی بر زبان خواهم گزید (همان، ج ۱: ۶۰۸)، ۲۲. ناگفته سخن به بود از گفته رسوا (همان، ج ۲: ۱۷۵۴)؛ در این نمونه نیز سکوت را در برابر گفته ناپسند برتری داده و با کلیت سخن کاری نداشته است. ۲۳. آب رفته و سخن گفته بر نمی‌گردد (همان، ج ۱: ۱۷۶)، ۲۴. بازناید سخن ز لب به دهان (همان، ج ۱:

۴۶۴)، ۲۵. حرف که به دهانی افتاد به شهری افتد (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۲۶. حرفی که از لابه‌لای سی‌وسه دندان بیرون می‌آید، از سی‌وسه ولایت بیرون می‌رود (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۲۷. چهار چیز قابلیت عودت ندارد: فضای رفته، سخن گفته، تیر انداخته، عمر گذرانده (همان، ج ۱: ۸۰۴)، ۲۸. سخن تا نگویی توانیش گفت/ ولی گفته را بازنتوان نهفت (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۲۹. حرف مثل توپ می‌پکد (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۳۰. حرف مثل روغن زرده، زود پهن می‌شود (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۳۱. حرف مانند تخمه علف است وقتی روی زمین بیفتد یک دانه‌اش هزار دانه می‌شود (همان، ج ۱: ۸۳۰)، (برای دیدن نمونه‌های بیشتر نک: ۸۲۸، ۱۱۶۳ و ۱۱۶۵)، ۳۲. به زبان آوردن به زیان آوردن است (همان، ج ۱: ۵۷۴)، ۳۳. سخن تا نگویی بود زیر پای/ چو گفتمی ورا بر سر توست جای (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۳۴. سخن تا نگویند پنهان بود/ چو گفتند هر جا فراوان بود (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۳۵. سخن تا نگویی بر او دست هست/ چو گفته شود یابد او بر تو دست (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۳۶. نگفتن طلاست، گفتن بلاست (همان، ج ۲: ۱۷۸۷)، ۳۷. هر چه زبان آمد، زیان آمد (همان، ج ۱: ۱۸۹۵)، ۳۸. تا نپرسند مگو، تا نخواهند مرو (همان، ج ۱: ۶۸۹)، ۳۹. تا نپرسندت مگو از هیچ باب (همان، ج ۱: ۶۸۹).

در نمونه‌هایی، پرگویی و سکوت به نوع و سطح شخصیت گوینده ربط داده شده است: ۱. پرگویی ابله اثر طبع سقیم است (همان، ج ۱: ۶۳۰)، ۲. خدایان سکوت می‌کنند و میمون‌ها و راجی (همان، ج ۱: ۸۷۹)، ۳. سخن به قدر ضرورت بود بزرگان را (همان، ج ۱: ۱۱۶۴).

زیاده‌گویی در هر صورت پیامدهایی دارد که پرخطایی، گرفتاری، نابودی، بی‌ارزش شدن، دشمن‌کامی، حقارت، شرم، خجلت و بیهوده‌کاری برخی از بدآمدهای آن است:

۱. پرگو پرخطا (همان، ج ۱: ۶۳۰)، ۲. پرگویی، بیشتر گیر می‌افتد (همان، ج ۱: ۶۳۰)، ۳. پرگویی گوساله را به گرگ می‌دهد (همان، ج ۱: ۶۳۰)، ۴. حرف زیاد خوب است؛

اما خانه را خراب می‌کند (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۵. سخن تا نپرسند لب بسته دار/ گهر نشکنی تیشه آهسته دار (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۶. تندگو غلط‌گو می‌شود (همان، ج ۱: ۷۰۷)، ۷. آدم پرحرف، خودش را کم‌ارزش می‌کند (همان، ج ۱: ۱۹۴)، ۸. پرگوی دشمن‌کام است (همان، ج ۱: ۶۳۰)، ۹. پرگفتن مایۀ خودستایی است (همان، ج ۱: ۶۳۰)، ۱۰. حرف زیاد انسان را سبک می‌کند (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۱۱. بسیار مگو که شرمساری نکشی (همان، ج ۱: ۵۳۰)، ۱۲. آدم پرگو سبوس می‌کوبد (همان، ج ۱: ۱۹۴)، ۱۳. پرگویی به قرآن می‌برازد (همان، ج ۱: ۶۳۰).

۲-۲-۲. کم‌گویی

در کنار شماری از مثل‌ها که انسان را به خاموشی محض فرامی‌خواند و به‌طور کلی خاموشی را بر گفتن برتری می‌نهد، دسته‌ای نیز کم‌گویی را ارزشمند می‌داند که در واقع معنای کلی آن همان رعایت سکوت است تا زمانی که ضرورت سخن پیش آید و در آن زمان نیز باید بسیار کوتاه سخن گفت:

۱. کم‌گوی و به جز مصلحت خویش مگوی (همان، ج ۲: ۱۴۵۷)، ۲. صرافِ سخن باش و سخن کمتر گوی (همان، ج ۱: ۱۲۹۱)، ۳. چو سخن نیک بود مختصر آید (همان، ج ۱: ۷۹۴)، ۴. کم‌گوی و گزیده‌گوی چون در/ تا زانکد تو جهان شود پر (همان، ج ۲: ۱۴۵۷)، ۵. سخن هرچه کوتاه بود خوش‌تر است (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۶. سخن ار چه بزرگوار بود/ نیکی آن در اختصار بود (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۷. سخن بسیار دانی اندگی گوی (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۸. سخن کم‌گوی بسیار بشنو (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۹. بسیار دانِ کم‌گوی باش نه کم‌دان بسیارگوی (همان، ج ۱: ۵۲۹)، ۱۰. انسان دو گوش و یک زبان دارد تا یکی بگوید و دو بشنود (همان، ج ۱: ۴۰۶)، ۱۱. کم‌حرف بزن تا سر و گوشت سالم بماند (همان، ج ۲: ۱۴۵۶)، ۱۲. سخن هزار است، دو کلامش به کار می‌آید (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۱۳. کم‌حرف بزن و زیاد گوش کن (همان، ج ۲: ۱۱۶۶).

۱۴. کم حرف زدن طلاست، حرف زدن نقره (همان، ج ۲: ۱۴۵۶)، ۱۵. کم حرف بزنی و زیاد کار کن (همان، ج ۱: ۱۴۵۶)، ۱۶. کم گوی و نیکو گوی (همان، ج ۱: ۱۴۵۷)، ۱۸. آدم صد کلام به یک کلام (همان، ج ۱: ۱۲۷۹)، ۱۷. حرف کم خریدار بهتر داره (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۱۸. بسیار گفتن دوم بی‌خردی است (همان، ج ۱: ۵۳۰)، ۱۹. سخن کم گو ولی بسیار بشنو (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۲۰. سخن اندک خوب است و پلوی بانمک (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۲۱. اگر سخن طولانی شود، بی‌مزه می‌گردد (همان، ج ۱: ۳۷۵)، ۲۲. کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن عادت نیکان است (همان، ج ۲: ۱۴۵۶)، ۲۳. هرچه بیشتر گفتم کمتر شنیدم (همان، ج ۲: ۱۸۵۵).

در نمونه‌های زیر هم بر پرهیز از سخن‌های تکراری تأکید شده:

۱. چو یک بار گفتی مگو باز پس / که حلوا چو یک بار خوردند بس (همان، ج ۱: ۸۰۴)،
۲. سخن یک بارش خوش است (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۳. حرف یک بار مزه دارد (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۴. حرف اگر یکی باشد، ضربه‌اش خریا می‌شکند (همان، ج ۱: ۸۳۲).

۲-۳. سنجیده‌گویی

سنجیده‌گویی به معنی سخن‌پیش‌اندیشیده و پخته است. در مثل‌ها برای سنجیده‌گویی ویژگی‌هایی چون اندیشه‌پیش از سخن، شمرده گفتن، کوتاه گفتن، مستدل گفتن و آثار خوشایند سنجیده‌گویی و ناخوشایندی سخن نسنجیده، پیش‌چشم بوده است. مثل‌های مربوط به سنجیده‌گویی و تفکر پیش از سخن و مزایای سخن سنجیده و پیامدهای ناخوشایند آن در این بخش، مطرح شده است. برابرهایی نزدیک به هم، زیر عنوانی کلی و در کنار یکدیگر آورده شده‌اند. این نمونه‌ها به روش‌های مختلف از مخاطب می‌خواهد پیش از سخن گفتن تمام جوانب امر را بسنجد و از بدآمدهای زبان و سخن گفتن بپرهیزد:

۱. حرفت را اول بیز و بعد بگو (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۲. آدم باید شترگلو باشد، هر حرفی را صد بار بیاورد تو گلو و برگرداند و بسنجد و بعد بزند (همان، ج ۱: ۱۹۱)، ۳. حرف را باید هفت بار در دهان چرخاند (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۴. حرف را اول باید مزوزه کرد و بعد زد (همان، ج ۱: ۸۲۹)، (برای نمونه‌های مشابه دیگر نک: همان، ج ۱: ۸۲۷ و ۸۲۹)، ۵. تا ندانی که سخن عین صواب است نگوی (همان، ج ۱: ۶۸۹)، ۶. سخن بی‌سگالش نیاید درست (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۷. سخنی که در اثبات آن عمر یک‌ساله باید صرف کرد، ناگفته اولی‌تر (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۸. سخن نااندیشیده همچون زر ناسنجیده است (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۹. سخن چون برابر شود با خرد، ز گفتار، گوینده رامش برد (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۱۰. هر سخن که از سر حکمت نیست، لهُو و ذلت است (همان، ج ۲: ۱۸۷۰)، ۱۱. حرف خوب کهنه نمی‌شود (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۳. با زبانِ درست بگویند حرف‌های درست (همان، ج ۱: ۴۶۳)، ۱۴. سخن شمرده گوی و سنجیده/ که شاهد سخنان دروغ سوگند است (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۱۵. سخن باید که با معیار باشد (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۶. تا نفهمیدی سخن نگو (همان، ج ۱: ۶۸۹)، ۱۷. سخن را بسنج و اندازه گوی (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۱۸. تا بتوانی سخن کم‌وبیش مگو (همان، ج ۱: ۶۷۷)، ۱۹. نگفته ندارد کسی با تو کار/ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار (همان، ج ۲: ۱۷۸۷)، ۲۰. سخندان پرورده پیر کهن/ بیندیشد آنگه بگوید سخن (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲۱. عاقل نکند باز دهان تا نکند فکر/ زان پیش که گوید سخنی نیک، بسنجد (همان، ج ۱: ۱۳۱۳).

در هر صورت نااندیشیده گفتن، آسیب‌ها و گزندهایی به دنبال دارد که در این چند نمونه به آن اشاره شده است: ۱. سخن سنجیده گو تا دوست را دشمن نگردانی (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۲. حرفی بزن بخوانندت نه چوب بردارند برانندت (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۳. نسنجیده مگو تا من نرنجم (همان، ج ۲: ۱۷۷۷).

مثال‌های پی‌آیند نیز بر نوع شنونده سخن سنجیده تأکید کرده‌اند: ۱. با هرکه هرچه گویی سنجیده گوی (همان، ج ۱: ۴۷۷)، ۲. سخن سنجیده باید گفت در نزد سخن‌سنجان (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۳. حرفی بگو که خریدار داشته باشد (همان، ج ۱: ۸۳۲). و مواردی که در ادامه می‌آید به بدانجام‌های زبان اشاره دارد: ۱. به هوش باش که سر در سر زبان نکنی (همان، ج ۱: ۶۰۰)، ۲. زبان در دهان پاسبان سر است (همان، ج ۱: ۱۱۱۵)، ۳. سخنی که ناخوش خواهد آمد ناگفته به (همان، ج ۱: ۱۱۶۸).

شماری دیگر نیز به بیهوده‌گویی و پرهیز از آن اشاره دارند: ۱. حرف نمی‌زند وقتی هم که می‌زند از سیزدهم ماه می‌گوید (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۲. گفتند به گنجشک مقارت به شکم باد/ گفتا سخنی گوی که در عقل بگنجد (همان، ج ۱: ۱۳۱۳)، ۳. هر حرفی را می‌شود تحمل کرد ولی هر حرفی را نمی‌شود زد (همان، ج ۲: ۱۸۶۵)، ۴. چیزی را بخور، چیزی را نخور، چیزی را بگو، چیزی را نگو (همان، ج ۱: ۸۱۵). این نمونه علاوه بر دعوت به سنجیده‌گویی بر لزوم سکوت نیز تأکید کرده است.

نمونه‌هایی نیز تنها به «حرف حق» اشاره دارد؛ در واقع حرف حق معادل همان حرف حساب و سنجیده است، این دو در بسیاری موارد به یک معنا به کار رفته‌اند. از نظر مضمون این گروه از مثل‌ها را می‌توان به موارد فرعی‌تری نیز شاخه‌بندی کرد؛ لزوم پذیرش سخن حق، استواری، قدرت و بُرندگی حرف حق و نرمی در گفتن سخن حق بخشی از این مضامین‌اند. تکیه مواردی از ضرب‌المثل‌ها بر تأثیر و فایده حتمی حرف حق است، هرچند که حرف حق، تلخ دانسته می‌شود:

۱. سخن حق ز هرکه شد بشنو (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲. حرف حق، آب را ننگه می‌دارد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۳. سخن حق سنگین است (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۴. سخن حق شمشیر بران است (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۵. حرف حق نباید مایه دل‌آزردگی شود (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۶. حرف حق را بود در دل اثر (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۷. حرف حق که به زبان رانده شد آب روان از رفتن بازدارد (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۸. حرف حق را بر زمین

انداختن بی‌حرمتی است (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۹. حرف حق در آتش نمی‌سوزد و در آب هم غرق نمی‌شود (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۰. حرف حق بوی مشک می‌دهد (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۱. حرف حق تلخ است؛ اما برای درمان باید خورده شود (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۲. حرف حق آب را ننگه می‌دارد (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۳. حرف حق را بود در دل اثر (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۴. حق گوی اگرچه تلخ باشد (همان، ج ۱: ۸۳۸).

در موارد زیر ترکیب «حرف حساب»، علاوه بر سنجیده‌گویی، در معنای «حرف حق» به کار رفته است:

۱. حرف حساب دندان شاه را می‌شکند (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۲. حرف حسابی که اوقات تلخی ندارد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۳. حرف حسابی زود به نتیجه می‌رسد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۴. حرف حساب شاه را جواب می‌کند (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۵. حرف حساب دندان قاضی را می‌شکند (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۶. حرف درست‌حسابی ردخور ندارد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۷. حرف حسابی تودهنی ندارد (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۸. حرف حساب تسویه‌حساب (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۹. حرف حساب دو کلام است (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۱۰. حرف حساب یک کلمه است (همان، ج ۱: ۸۲۷).

در هر صورت، همواره حقیقت تلخ است و ممکن است برای گوینده پیامدهایی داشته باشد. مانند اینکه حرف حق سر گوینده را به باد می‌دهد و چنین کسی همواره با خطرهای روبه‌روست:

۱. کسی که حقیقت را بگوید آواره خواهد شد (همان، ج ۲: ۱۴۳۵)، ۲. حرف حق مزین، سرت را می‌برند (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۳. کسی که حرف حق می‌زند، بالای کلاهش پاره است (همان، ج ۲: ۱۴۲۹)، ۴. حق‌گوی را زبان ملامت بود دراز (همان، ج ۱: ۸۳۷).

۲-۴. آسیب‌های سخن

زبان در نگاه ابزاری می‌تواند کارکردی دوگانه و متناقض داشته باشد. از سویی کارکرد تعلیمی یا راهبری و از سوی دیگر در صورت عدم مدیریت و نگاهداشت،

موجب هلاک و گرفتاری است. نگاهی به آموزه‌های فرهنگ دینی و ملی نشانگر آن است که جنبه‌های کژکارکردی سخن بخش مهمی از مثل‌های مربوط به این حوزه را در بر می‌گیرد. در سخن بزرگان فرهنگ و دین، موارد بسیار مبنی بر فتنه‌انگیزی و بلاخیزی زبان و مخلوق آن «سخن» وجود دارد. خطر زبان به حدی است که اگر رها باشد سایر اعضا نیز از آسیب آن در امان نخواهند بود (هاشمی و آل رسول، ۱۳۹۵: ۳۱). همه آنچه در کارکرد و اهمیت سکوت گفته شد، با بحث حاضر پیوندی عمیق دارد؛ زیرا یکی از کارکردهای سکوت در امان ماندن از آفات زبان است. در بخشی از این مثل‌ها تأکید بر وبال بودن سخن است که سرانجام گریبان‌گیر گوینده می‌شوند و برای او عواقبی دارد: «بسیار دانی، آن گوی که به کار آید تا آن سخن بر تو وبال نگردد» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۴۰).

۱. سرت را از زبان بیم هلاک است (ذوالفقاری، ج ۱: ۱۱۷۲)، ۲. آن سخن‌های چو مار و کژدمت/ مار و کژدم گردد و گیرد دمت (همان، ج ۱: ۲۳۷)، ۳. بالای آدمی آمد زبانش (همان، ج ۱: ۵۳۷)، ۴. کسی که سخن نگوید، سالم می‌ماند (همان، ج ۲: ۱۴۳۷)، ۵. از حرف خود، خود را نگه‌دار (همان، ج ۱: ۲۸۶)، ۶. از دهانت برآید و در گریبانانت درآید (همان، ج ۱: ۲۹۶)، ۷. از دهان به دامن می‌ریزد (همان، ج ۱: ۲۹۶)، ۸. از زبان، بد به مردم می‌رسد (همان، ج ۱: ۲۹۹)، ۹. حرف دشمنی می‌آورد (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۰. از حرفش بوی خون می‌آید (همان، ج ۱: ۲۸۶)، ۱۱. یک کلمه حرف زدیم و سرمان را به باد دادیم (همان، ج ۱: ۱۹۹۶)، ۱۲. حرف، دل را خوش ولی خانه شوهر را خراب می‌کند (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۱۳. سخن، شیرین اما خانه خراب‌کن است (همان، ج ۱: ۱۱۶۶). در چند نمونه اخیر سخن دارای دو تأثیر سطحی و عمقی است؛ تأثیر ظاهری آن خوش‌کردن و تشفی دل است اما آثار منفی و فتنه‌انگیزی آن بیشتر است. در ادامه این مبحث به آسیب‌هایی چون بدزبانی، سخن‌چینی، دروغ‌گویی، زخم‌زبان، فحش و ناسزا، حرف مردم، شایعه‌سازی، غیبت و هلاک گوینده پرداخته شده است.

۲-۴-۱. فتنه‌انگیزی زبان

در نمونه‌های این بخش بدزبانی و بدگویی به صورت مطلق مورد توجه بوده است و اشاره‌ای مستقیم به فحش و ناسزا یا غیبت و دروغ و سخن‌چینی نشده است. بدگویی و بدزبانی به طور کلی ناپذیرفته است؛ زیرا عامل جدایی دوستان، رسوایی‌گوینده و سردی و بی‌مهری روابط آدمیان است. رسول خدا^(ص) نیز در همین باره فتنۀ زبان را از ضربت شمشیر شدیدتر دانسته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۸: ۲۸۶).

۱. دوستی میان دو تن پایدار بماند اگر بدگویی در میان نیاید (ذوالفقاری، ج ۱: ۱۰۴۷)، ۲. لب بدگو نمی‌توان بستن / وز بد او نمی‌توان رستن (همان، ج ۲: ۱۸۶۵)، ۳. ز گفتار و کردار و پندار بد / چو عاقل حذر کن ز جنگ (همان، ج ۱: ۱۱۲۷)، ۴. آدم برهنه بهتر از کسی است که زبانش به بدگویی باز شود (همان، ج ۱: ۱۹۲)، ۵. بی‌زبانی بهتر از بدزبانی است (همان، ج ۱: ۶۰۸)، ۶. تا حرف خوب هست چرا آدم حرف بد بزند (همان، ج ۱: ۶۷۵)، ۷. سنگ و کوزه را آب خراب می‌کند و میانه آدم را سخن (همان، ج ۱: ۱۲۱۵)، ۸. حرف سرد مهر از دل بیرون کند (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۹. سخن بد، مرد را می‌کشد (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۰. سخن بد از شمشیر برنده بتر است (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۱. سخن بد، آواز گنبد است (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۲. گویی تیغ در زبانش هست (همان، ج ۲: ۱۵۴۴)، ۱۳. اگر بدگو بگذارد همه کورها و شل‌ها هم شوهر می‌کنند (همان، ج ۱: ۳۴۹).

۲-۴-۲. سخن‌چینی

سخن‌چینی در هیچ فرهنگ و آیینی پسندیده نیست و در ضرب‌المثل‌ها و ادبیات نیز بازتابی گسترده داشته است. در این نمونه‌ها نیز به روش‌های مختلف، سخن‌چین و عمل سخن‌چینی نکوهش شده و صفاتی چون مشارکت و هم‌داستانی با شیطان، رسوایی و شرمندگی با سخن‌چین همراه است:

۱. میان دو کس جنگ چون آتش است / سخن چین بدبخت هیزمکش است (همان، ج ۲: ۱۷۳۴)، ۲. سخن چین شریک شیطان و دشمن انسان است (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۳. اگر سخن چین نباشد، گرگ با گوسفند می‌رود (همان، ج ۱: ۳۷۴)، ۴. سخن چین دوکی به دستش، گیسویش بریده شود برای همه کسانش (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۵. سخن چین رسوا شود (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۶. سخن چینی از غارت بدتر است (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۷. سخن چینی زنان، کشتن مردان (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۸. سخن چین چینیان، خانمان سوز است (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۹. سخن چین همیشه شرمنده است (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۱۰. با سخن چین راز مکن (همان، ج ۱: ۴۶۵)، ۱۱. هر حرفی را می‌بندد سر چانه‌اش و هنوز سلام نگفته به همه می‌رساند (همان، ج ۱: ۱۸۶۵).

۲-۳-۴. دروغ

در همه آیین‌ها و مراسم، دروغ کنشی نکوهیده شمرده و کلید بدی‌ها دانسته می‌شود. در نمونه‌هایی که در پی می‌آید، این صفت نکوهش شده و علاوه بر ناپسندی دروغ به بی‌اثری آن نیز اشاره شده است؛ اینکه سخن دروغ فروغی ندارد یا سخن دروغ زمین را نمی‌شکافد. گاه ویژگی‌هایی جزئی‌تر نیز ذکر می‌شود مانند بی‌آبرویی و بی‌اعتباری دروغگو و در یک نمونه هم (ش ۶) به این نکته اشاره شده که با وجود بدی، گاه در میان مردم دروغ بیش از راست خریدار و طرفدار دارد که این نمونه یکی از واقعیت‌های تلخ اجتماعی را نیز طرح و توصیف می‌کند:

۱. گفتار دروغ را اثر نیست / چیزی ز دروغ زشت‌تر نیست (همان، ج ۲: ۱۵۱۷)، ۲. سخن دروغ، فروغ ندارد (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۳. دوروی و دروغ‌گو را آبرو نبود (همان، ج ۱: ۱۰۴۲)، ۴. با دروغ‌گو همسفر نشو با دزد، هم‌روستا (همان، ج ۱: ۴۵۶)، ۵. به خانه دروغ‌گو آتش افتاد، کسی باور نکرد (همان، ج ۱: ۵۶۴)، ۶. تا دروغ هست، کسی پی

راست نمی‌رود (همان، ج ۱: ۶۷۷)، ۷. سخن دروغ، زمین را نمی‌شکافد (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۸. یک حرف راست از گلویش بیرون نمی‌آید (همان، ج ۲: ۱۹۷۹).

۲-۴-۴. زخم‌زبان

زخم‌زبان کنایه‌ها و نیش‌زبان‌های هدف‌دار سخن است که روح و جسم شنونده را می‌آزارد و آثار ویرانگری دارد. موضوع محوری این نمونه‌ها بر شدت و اثر عمیق زخم‌زبان بر روح و جان تأکید دارد و در مواردی از مخاطب خواسته شده نسبت به زخم‌زبان بی‌اعتنا باشد:

۱. از زخم سخن، زخم تیر به (همان، ج ۱: ۳۰۰)، ۲. زخم‌زبان از تمام زخم‌ها بدتر است (همان، ج ۱: ۱۱۲۰)، ۳. زخم‌زبان بیشتر از خنجر می‌کشد (همان، ج ۱: ۱۱۲۰)، ۴. زخم تیغ التیام می‌یابد؛ اما زخم‌زبان التیام نمی‌یابد (همان، ج ۱: ۱۱۲۰)، ۵. زخم تیر بر تن است و زخم سخن بر جان (همان، ج ۱: ۱۱۲۰)، ۶. زخم‌زبان را نشنو، سگ هم واق‌واق می‌کند اما کاروان می‌گذرد (همان، ج ۱: ۱۱۲۰)، ۷. زخم‌زبان دوست از زخم تیر دشمن بدتر است (همان، ج ۱: ۱۱۲۰).

۲-۴-۵. ناسزا

یکی از کژکارکردهای سخن دشنام است. ناسزا از زشت‌ترین چهره‌های سخن است که از سویی هم سخن را به پایین‌ترین رتبه و نهایت زشتی می‌رساند و از دیگر سو مقام انسانی گوینده‌اش را هم فرود می‌آورد و در شریعت نیز از آن نهی شده است: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: ۱۰۸). در این بخش ناپسندی ناسزا و پیامدهای زیان‌بار تربیتی آن بر افراد خردسال نموده شده است. همچنین در مقابل آثار منفی آن، به بی‌ارزشی و بی‌اثری نهایی فحاشی پرداخته شده است. از نکات دیگر نمونه‌های این بخش تأکید بر واکنش همگون از شنونده

ناسزااست؛ بدین معنی که آنچه در پاسخ سخن زشت شنیده می‌شود بازتابی از زشتی سخن گوینده است:

۱. حرف زشت زیر خشت (ذوالفقاری، ج ۱: ۸۲۹)، ۲. با پسر، قول زشت و فحش مگوی/ تا نگردد لئیم فاحشه جوی (همان، ج ۱: ۴۵۱)، ۳. فحش و فحش کاری با قربان صدقه نمی‌شود (همان، ج ۱: ۱۳۵۷)، ۴. فحش را باد می‌برد (همان، ج ۲: ۱۳۵۷)، ۵. فحش پول بد است، به هرکی بدهی، پست می‌دهد (همان، ج ۲: ۱۳۵۷).

۲-۶-۶. غیبت

غیبت از فراگیرترین آسیب‌های زبان به شمار می‌رود. نکته‌هایی که در این گونه نمونه‌ها بر آن تأکید شده بیشتر وامدار آموزه‌های دینی و بازتاب تصاویر این ویژگی در متون دینی است؛ مانند خوردن گوشت انسان: ۱. غیبت اقوام کردن شکم خود پاره کردن است (همان، ج ۱: ۱۳۵۲)، ۲. غیبت کردن، گوشت انسان خوردن است (همان، ج ۱: ۱۳۵۲).

۲-۵-۵. بیهودگی سخن

این محور به سه زیرشاخه تقسیم شده است: دسته اول مثل‌هایی است که به بی‌اثری سخن در برابر عمل توجه دارند و در واقع بر تقابل سخن و عمل و ناسودمندی اولی و سودمندی دومی تأکید دارند؛ دسته دوم سخن و کلام را به‌طور مطلق بیهوده و بی‌اثر دانسته و دسته سوم شامل ضرب‌المثل‌هایی است که به‌طور کلی از بیهوده‌گویی بر حذر می‌دارند.

۲-۵-۱. گفتار بدون کردار

در این موارد، تقابل حرف و عمل مورد تأکید بوده است و حرف و عمل در دوسوی مقابل نشانده شده است. در این دسته از مثل‌ها، ارزش حقیقی از آن عمل و اقدام است و سخن گفتن صرف در برابر عمل، بی‌اعتبار دانسته شده است؛ شماری از این مثل‌ها متضمن آن است که عمل، ملاک شناسایی و تشخیص است و از گفتار

بی‌نیاز است؛ شماری دیگر تحقق کارها را به عمل وابسته می‌دانند نه سخن و برخی موضوعات پراکنده دیگر که در پی می‌آید:

۱. به سخن راست نیاید، به تمنا نشود (همان، ج ۱: ۵۷۵)، ۲. گفتار چه باید که همی بینی کردار (همان، ج ۲: ۱۵۱۷)، ۳. بزرگی سراسر به گفتار نیست / دوصد گفته چون نیم کردار نیست (همان، ج ۱: ۵۲۴)، ۴. حرف بزرگ و خانه ویرانه (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۵. گفتار دارد و کردار ندارد (همان، ج ۲: ۱۵۱۷)، ۶. بر گفتارش برو، بر کردارش نی (همان، ج ۱: ۵۱۶)، ۷. گفتار بی‌کردار ضایع می‌ماند (همان، ج ۲: ۱۵۱۷)، ۸. از گفتن تا به کردن راه دور است (همان، ج ۱: ۳۱۵)، ۹. حرف بزرگ و شکم خالی (همان، ج ۱: ۸۲۷)، ۱۰. کسی که حرفش بزرگ است و توبره‌اش خالی‌ست شرمندگی می‌برد (همان، ج ۲: ۱۴۳۵)، ۱۱. گفتار چو کردار باید داشت (همان، ج ۲: ۱۵۱۷)، ۱۲. به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست (همان، ج ۱: ۵۸۲)، ۱۳. حرف زیاد، کار کم (همان، ج ۱: ۳۲۹)، ۱۴. ز گفتن تا عمل کردن صد راه فاصله است (همان، ج ۱: ۳۱۵)، ۱۵. با زبان درو کنی، کم‌ت درد نمی‌کند (همان، ج ۱: ۴۶۳)، ۱۶. اگر آنچه از دهان برمی‌آید از دست برآید همه شاه شوند (همان، ج ۱: ۳۴۴)، ۱۷. ز گفتار، کردار بهتر بود (همان، ج ۱: ۱۱۲۷)، ۲۰. برای تو یک کلمه حرف برای من یک سال راه است (همان، ج ۱: ۵۰۲)، ۲۱. ز گفتن حلوا نشود شیرین‌کام (همان، ج ۱: ۳۱۵)، ۱۸. به حرف و صوت، پلنگی نیاید از روباه (همان، ج ۱: ۵۶۲)، ۱۹. از پلو پلو گفتن، شکم سیر نمی‌شود (همان، ج ۱: ۲۸۰)، ۲۰. از بارک‌الله قبا‌ی کسی رنگین نمی‌شود (همان، ج ۱: ۲۷۳)، برای نمونه‌های مشابه دیگر با اندک اختلاف نک: همان صفحه)، ۲۱. به سخن خشک، میمون بازی نمی‌کند (همان، ج ۱: ۵۷۵)، ۲۲. به زبان آسان است (همان، ج ۱: ۵۷۲، همچنین موارد مشابه در صفحه ۱۴۸۸).

۲-۵-۲. پرهیز از بیهوده‌گویی

در شواهد این عنوان، نه هر سخنی، بلکه فقط سخنان بیهوده مذمت می‌شوند و

مخاطب را از بیهوده‌گویی باز می‌دارند:

۱. گفتار بیهوده ناید به کار (همان، ج ۲: ۱۵۱۷)، ۲. ژاژخا را نبود بی سخن پوچ، حیات (همان، ج ۱: ۱۱۵۴)، ۳. ژاژخایان را بود بی اعتنایی‌ها، جواب (همان، ج ۱: ۱۱۵۴)، ۴. ژاژ می‌خاید و هرزه می‌لاید (همان، ج ۱: ۱۱۷۱)، ۵. حرفی که گفتنش چاقت نمی‌کند چرا می‌گویی که لاغرت کند (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۶. سخنی بگو جا بگیرد، پیمان‌های بیما سر بگیرد (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۷. این سخنان کال برای خانه‌های ساس‌دار خوب است (همان، ج ۱: ۴۳۶)، ۸. حرف‌هایش تاروپودی ندارد (همان، ج ۱: ۸۳۱)، برای نمونه‌های مشابه دیگر نک: همان‌جا)، ۹. حرف‌هایش حرف نیست (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۰. حرف‌هایش را باید با آب طلا نوشت و از سردر طویله آویزان کرد (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۱. حرف‌هاست مفت، کفش‌هاست جفت (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۲. حرف‌های صد تا یک غاز می‌زند (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۳. یک حرفی می‌زند که مرغ مرده هم به خنده می‌افتد (همان، ج ۲: ۱۹۷۹)، ۱۴. حرف‌هایش عین چاقو تو جیب سگ (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۵. سخن پا در هوا می‌گوید (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۱۶. حرف‌های کَشکی پَشکی می‌زند (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۷. حرف‌های هشت مَن نه شاهی (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۱۸. حرف‌هایی که تو می‌زنی، سگ هم نمی‌زند (همان، ج ۱: ۸۳۲).

۲-۵-۳. بی‌اثری مطلق سخن

در این دسته برخلاف دسته پیشین اشاره‌ای مستقیم یا ضمنی به کار و عمل نشده است و حرف به خودی خود، بی‌ارزش و بی‌تأثیر شمرده شده است. تأکید اصلی در این شواهد بر آن است که سخن، بی‌اثر و بی‌اعتبار است و کاری از پیش نمی‌برد و باید به آن بی‌توجه بود. این نوع مثل‌ها در مقابل نمونه‌هایی قرار می‌گیرد که سخن را مؤثر می‌دانند. این مضمون با این دسته از ضرب‌المثل‌ها در تقابل است؛ زیرا این دسته سخن را به‌صورت مطلق بی‌ارزش می‌داند.

۱. چیزی که به جایی نرسد چند توان گفت (همان، ج ۱: ۸۱۶)، ۲. ثابت‌قدم به حرف کسی بد نمی‌شود (همان، ج ۱: ۴۲۲)، ۳. با حرف، طلا زنگ نمی‌گیرد (همان، ج ۱: ۴۵۳)، ۴. آدم بر اثر حرفی که شنیده مست نمی‌شود (همان، ج ۱: ۱۹۲)، ۵. حرفی است که می‌زنیم (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۶. حرفی بود و گذشت (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۷. حرف را باد می‌برد (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۸. به این حرف‌ها یک دسته سبزی هم نمی‌دهند (همان، ج ۱: ۵۵۱، برای دیدن مواردی با این مفهوم و با اندک تفاوت نک: ص ۸۲۷ و ۸۳۲).

۶-۲. مؤثر بودن سخن

بخش نخست شواهد این عنوان به تأثیر قطعی هر نوع سخن (خوب و بد) اشاره دارد، اما در قسمت دوم به ارزشمندی مطلق سخن تأکید شده است؛ در واقع نمونه‌های بخش دوم ناظر به ماهیت و ذات سخن و منشأ الهی و آسمانی آن است؛ مثلاً سخن الهام عالم غیب است (همان، ج ۱: ۱۱۶۳).

۶-۲-۱. سخن کارگر (پسندیده و ناپسند)

مثل‌های این عنوان در تقابل با گروهی قرار می‌گیرد که به‌طور مطلق، حرف را بیهوده و بی‌اثر دانسته‌اند. با توجه به این نمونه‌ها سخن در مجموع مؤثر است؛ خواه مثبت باشد یا منفی، خوشایند باشد یا ناخوشایند، تأثیری حتمی دارد. در این دسته، تأثیر سخن بر انسان و تفاوتش در این زمینه با حیوانات نیز مورد توجه است: ۱. آدم به سخن، گاو به رسن (همان، ج ۱: ۱۹۲، برای مشاهده نمونه‌های مشابه نک: ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۳۵ و ۸۲۷). پس از این به تأثیرات گوناگون سخن‌های مختلف پرداخته می‌شود. اینکه سخن موجب گشایش کارهای فروبسته است و آثار آن چیزی شبیه سحر و افسون است و اثری ماندگار مانند نقش بر نگین دارد. از آن سو آثار عمیق ولی منفی سخن نیز طرح می‌شود مانند اینکه گاه سخن به‌اندازه‌ای مؤثر اما کژکارکرد است که به عمق جان و استخوان شنونده می‌نشیند. مضامین دیگر مانند آثار تربیتی سخن و یا مخرب آن هم در این نمونه‌ها آمده است. در نگاه نخست شاید برخی نمونه‌ها از نظر محتوایی پراکنده

به نظر بیاید؛ اما همه در نهایت بر مؤثر و نافذ بودن سخن تأکید دارند. در چند نمونه پایانی، سخن زمینه و آغازی برای عمل است و در نتیجه مؤثر دانسته شده؛ برخلاف این دسته از مثل‌ها در بخش «بی‌تأثیری و بیهودگی مطلق هر نوع سخن» هر نوع حرفی در برابر عمل، بی‌اعتبار بود؛ مانند حرفی بود و گذشت (همان، ج ۱: ۸۳۲).

۱. به سخن بندها گشوده شود (همان، ج ۱: ۵۷۵)، ۲. سخن مایه سحر و افسون بود (همان، ج ۱: ۱۱۶۷) ۳. هر سخنی که بر زبان جاری شود نقش دل است (همان، ج ۲: ۱۸۷۰)، (همان، ج ۱: ۸۲۶)، ۵. حرف‌هایی می‌زند که استخوان می‌شکند (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۶. حرف می‌زند درد کهنه/ روزی باشه مردت کهنه (همان، ج ۱: ۸۳۳)، ۷. حرف به وقتش می‌کشد (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۸. حرف نمی‌زند نمی‌زند اما زمانی هم که می‌زند کوه را خراب می‌کند (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۹. سخن آن است کز زنده‌دلی گرم شود (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۰. سخن شنیدن مایه دولت است (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۱۱. حرف شنیدن از گوش نکردن بهتر است (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۱۲. چشم، چشم را می‌نگرد، آدم سخن را (همان، ج ۱: ۷۷۵)، ۱۳. یک حرف سرد صد تا مهر گرم را می‌برد (همان، ج ۲، ۱۹۷۹)، ۱۴. در گفتن اثری هست که در نگفتن نیست (همان، ج ۱: ۹۸۳)، ۱۵. سخن شنیدن ادب است (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۱۶. حرف امروز گواه فرداست (ذوالفقاری، ج ۱: ۸۲۷)، ۱۷. اول هر کاری حرف است (همان، ج ۱: ۴۲۰)، ۱۸. حرف نردبان کار است (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۹. حرف امروز پل فرداست (همان، ج ۱: ۸۲۶). نمونه‌هایی از این دست در ص ۸۳۲، ۸۲۹، ۴۵۳ نیز وجود دارد.

در کنار تأثیرات حتمی سخن، در مواردی ضرب‌المثل‌هایی یافته شده است که برای تأثیرگذاری سخن، شرطی قائل می‌شوند و فقط در آن صورت، سخن را مؤثر و ارزشمند می‌دانند:

۱. آنچه از دل برآید بر دل نشیند (همان، ج ۱: ۲۳۲)، ۲. حرفی به دل می‌نشیند که از دل برآید (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۳. سخن کز مشرق دل خاست، نور زندگی آرد (همان،

ج ۱: ۱۱۶۶)، ۴. به سخن نغز، جان آدم سیر می‌شود (همان، ج ۱: ۵۷۵)، ۵. سخن زیبا کوهستان دل است (همان، ج ۱: ۱۱۶۶). چندین مورد نیز به تأثیر سخن با توجه به گوینده‌اش اشاره دارند:

۱. حرف فامیل از تازیانه بیگانه بدتر است (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۲. حرف پدر و مادر خاری‌ست که بر دل آدم می‌خورد (همان، ج ۱: ۸۲۹).

۲-۶۲. اهمیت و ارزشمندی سخن

در این نمونه‌ها، سخن به صورت کلی با ارزش است و کلام برآمده از عالم غیب و آسمان و مایهٔ زینت و ماندگاری یاد انسان دانسته شده؛ البته بدیهی است که تمام این موارد به سخنان خوب و گوهری مربوط است:

۱. دفتر به سخن خوب شود، جامه به آهار (همان، ج ۱: ۱۰۱۶)، ۲. سخن جان است و جان داروی جان است (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۳. خرم آن کس که سخن پیشهٔ اوست (همان، ج ۱: ۸۹۸)، ۴. اسرار هر دو عالم جز سخن نیست (همان، ج ۱: ۲۳۷)، ۵. سخن بهتر از گوهر شاهوار (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۶. سخن ماند از تو همی یادگار (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۷. سخن گوهر بود بشناس گوهر خود را (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۸. حرف مرد زینت مرد است (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۹. حرف، گفتنش بهتر است (همان، ج ۱: ۸۳۰). دقیقاً برعکس این مثل نیز موجود است: باید حرف گفته نشود (همان، ج ۱: ۴۷۹)، ۱۰. سخن از آسمان بالاتر است (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۱. سخن الهام عالم غیب است (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۲. سخن جان و زر سفال بود (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۱۳. سخن از آسمان فرود آمد (همان، ج ۱: ۱۱۶۳).

۲-۷. رابطهٔ سخن و شنونده

یکی از سه ضلع هر سخن، شنونده یا مخاطب آن است. مقولهٔ اقتضای حال که یکی از مباحث اصلی و مبنایی در علوم بلاغی است به این بُعد کلام توجه دارد. «این بحث در کتاب‌های بلاغی ذیل مباحث علوم بلاغی به خصوص موضوعات علم معانی مطرح

می‌شود. چنان‌که در تعریف بلاغت مطابقت کلام با اقتضای حال محور اصلی این تعریف است» (همتیان و آقاحسینی، ۱۳۹۳: ۵۴) و پایه آن رعایت تناسب نوع سخن با فهم یا سلیقه و روحیه مخاطب است؛ در متون مختلف ادبی نیز این موضوع که سخن باید بر مزاج مستمع گفت بسیار محل بحث بوده است. تناسب سخن با توجه به ویژگی‌های اجتماعی و طبقاتی نیز مدنظر بوده است: «برای مردمان شهری نوعی سخن باید گفت و برای روستایی نوع دیگر و همچنین است حال خواص و عوام و نادان و دانا و جوان و پیر، حتی اینکه مقتضای اهل هر شهری جداست و باید رعایت شود» (فروغی، ۱۳۶۴: ۸۰). افزون بر این در کتب بلاغی نکات بسیاری نیز با توجه به سطوح مختلف مخاطبان و تناسب سخن با نوع شنونده آمده است تا بدان‌جا که یکی از ویژگی‌های بلاغت سخن، رعایت همین مناسبت است. بازتاب این موضوع در مثل‌ها نیز نشان از اهمیت آن در ادب غیررسمی و شفاهی دارد که خود بیانگر کارکردهای عملی و اجتماعی این اصل است:

۱. آنچه می‌گویم به قدر فهم توست (همان، ج ۱: ۲۳۵)، ۲. سخن بر مزاج مستمع گوی (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۳. سخن را به سخندان بگو (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۴. به قدر عقل هرکس بگوی با وی (همان، ج ۱: ۵۸۳)، ۵. هر سخن، گوشه‌ی و هر می ساغری دارد (همان، ج ۲: ۱۸۷۰)، ۶. با آشنا سخن آشنا بگو (همان، ج ۱: ۴۴۸).
و اثر سخن بر جنس انسان و به‌خصوص برخی انسان‌های هوشمند، حتمی دانسته شده است:

۱. چه خوش گفت که در خانه کس / چو باشد ز گوینده یک حرف بس (همان، ج ۱: ۸۰۷)، ۲. آدمیان را سخنی بس بود / گاو بود کش خله در پس بود (همان، ج ۱: ۲۰۷)، شاهان، سخن را ندارند خوار (همان، ج ۱: ۱۲۳۵).

در دسته‌ای از مثل‌ها ارزشمندی و تأثیر سخن را مربوط به زمانی می‌دانند که مخاطبی وجود داشته باشد و یا اینکه مخاطب گوشی شنوا داشته باشد و به شنوندگانی اشاره می‌کند که سخن اثری بر آن‌ها ندارد؛ مانند این موارد:

۱. سخن از مستمع، نکو گردد (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۲. مدعی گر نکند فهم سخن، گو سر و خشت (همان، ج ۱: ۱۶۵۰)، ۳. سخن‌شناس نه‌ای جان من، خطا اینجاست (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۴. چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال (همان، ج ۱: ۸۱۲)، ۵. به آدم حرف را یک بار می‌گویند (همان، ج ۱: ۵۴۶)، ۶. سخن به گوش بود بیش از زبان، محتاج (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۷. فهم سخن گر نکند مستمع / قوت طبع از متکلم مجوی (همان، ج ۲: ۱۳۶۹)، ۸. سخنوری نتوان بی سخن‌شنو کردن (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۹. سخنت طلاست ولی بازار ندارد (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۱۰. جایی حرف بزنی که اراحت ببرد (همان، ج ۱: ۷۳۱)، ۱۱. اگر کس است یک حرف بس است (همان، ج ۱: ۳۸۱)، ۱۲. سخن را بگو به خریدارش؛ آن‌که در گوشش می‌ماند (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۱۳. انگار یاسین در گوش خر می‌خواند (همان، ج ۱: ۴۱۲)، ۱۴. خشم‌گیر سخن‌پذیر نباشد (همان، ج ۱: ۹۰۷)، ۱۵. سخن را نیوشنده باید نخست (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۱۶. سخن ارزشمند را به افراد نادان نمی‌گویند (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۷. حرف من برای تو مثل باد کوه‌های یوربند است (همان، ج ۱: ۸۳۱)، ۱۸. تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال (همان، ج ۱: ۷۱۶)، ۱۹. در دل نادان حرف ننشیند و بر گنبد، جوز (همان، ج ۱: ۹۷۳)، ۲۰. سخن از مستمع قدر بپذیرد (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۲۱. سخن نزد دانندگان خوار نیست (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۲۲. حدیث جان مگو با نقش دیوار (همان، ج ۱: ۸۲۵)، ۲۳. حرف زدن به او مثل آب ریختن پشت اردک است (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۲۴. حرف شما متین ولی گوش آقا ناشنواست (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۲۵. حرفی که خریدار نداشته باشد گفتن ندارد (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۲۶. حرف زدن برای تو مثل تنبور زدن برای خر است

(همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۲۷. حرف که بخر ندارد در خانه بشینی و ریشت را کوتاه کنی بهتر است (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۲۸. به حرف کسی شلغم ریز نمی‌کند (همان، ج ۱: ۵۶۲).

۸-۲. راست‌گویی

در بخش راست‌گویی بر ارزش گفتار راست تأکید و راستی مایه رستگاری دانسته شده و از سوئی راست‌گویی را به شخصیت‌هایی ساده و بی‌غل‌وغش مثل بچه‌ها و دیوانه‌ها نسبت داده‌اند؛ زیرا کودکان به دنبال منفعت‌طلبی‌ها و سودای سود و زیان‌های مرسوم نیستند.

۱. سخن را زیوری جز راستی نیست (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲. راست بگو، رستگاری، کج بری، گرفتاری (همان، ج ۱: ۱۰۳۷)، ۳. راست گوی تا به سوگندت نیاز نباشد (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۴. گپ راست را از بچه پرسان کن (همان، ج ۲: ۱۸۶۵)، ۵. حرف راست را از بچه و آدم مست بشنو (همان، ج ۱: ۸۲۹)؛ در این موارد علاوه بر تأکید بر راست‌گویی به شخصیت گوینده (بچه و مست) نیز مربوط است. ۶. جانا سخن راست ز دیوانه پرس (همان، ج ۱: ۷۳۷)؛ در این مورد نیز علاوه بر تأکید بر راست‌گویی به شخصیت گوینده (دیوانه) نیز مربوط است. ۷. اگر دروغ نیکوست، راست از آن نیکوتر است (همان، ج ۱: ۳۶۹)، ۸. اگر دروغ می‌رهاند، راست رهاننده‌تر است (همان، ج ۱: ۳۶۹)، ۹. اگر دروغ‌گو نبود، راست‌گو شناخته نمی‌شد (همان، ج ۱: ۳۶۹)، ۱۰. از سخن راست کسی زیان نبرد (همان، ج ۱: ۳۰۱)، ۱۱. انسان باید کج بشیند، راست بگوید (همان، ج ۱: ۴۰۶)، ۱۲. دیوانه، دروغ‌گو نمی‌باشد (همان، ج ۱: ۱۰۶۶)، ۱۳. سخن راست از آب عبور می‌کند (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۱۴. راست‌گو را آفت نسیان نمی‌باشد (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۱۵. راست‌گو را آتش نمی‌سوزاند (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۱۶. راست‌گو را همیشه راحت بیش (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۱۷. مردی آن است که سخن راست گویند و سخنی گویند که بتوان (همان، ج ۱: ۱۶۶۷)، ۱۸. راست بگو، بگذر، دروغ بگو و درمانده

شو (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۱۹. راست‌گویی عزت است و دروغ‌گویی ذلت (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۲۰. راست‌گویی، هلاک نشود (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۲۱. راست بگو، بزن به دریا (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۲۲. راست بگو تا راست به کارت آید (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۲۳. سخن راست، بی‌قسم هم باور می‌شود (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲۴. سخن راست و درشت، حق باشد (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲۵. سخن راست گره ندارد (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲۶. سخن راست، کلام خداست (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۲۷. راست بگو، آرام خواب شو (همان، ج ۱: ۱۰۷۳)، ۲۸. بباشد سخن گفتن راست، تلخ (همان، ج ۱: ۴۶۷)، ۲۹. سخن راستین برای گفتن است (همان، ج ۱: ۱۱۶۵)، ۳۰. انسان باید کج بشیند، راست بگوید (همان، ج ۱: ۴۰۶)، ۳۱. کچلم و راست‌گو (همان، ج ۱: ۱۴۱۷).

۹-۲. خوش‌زبانی

نرمی سخن موجب جذب دل‌ها، اقتناع شنونده، آرامش خاطر و مساعد شدن پذیرش استدلال است (مهراوران و رضایی، ۱۳۹۶: ۱۶۶). ناممکن‌ها با خوش‌زبانی ممکن می‌شود و امور ناخوشایند با زبان خوش، قابل‌پذیرش می‌شوند. قرآن نیز بر خوش‌زبانی و قول نرم تأکید فراوان دارد و راز پیروزمندی پیامبر^(ص) را تندخو و سخت‌دل نبودن وی می‌داند (آل‌عمران: ۱۵۸).

اینکه زبان شیرین و خوش موجب کشش دل‌های دیگران و امنیت‌گوینده و شنونده است. در چند نمونه تأکید شده که شیرین‌سخن شایستهٔ خموشی و سکوت نیست و چنین فردی تشویق به سخن گفتن شده است. کارهای بزرگ با زبان خوش به آسانی برمی‌آید و خوش‌زبانی کارهایی را پیش می‌برد که با شمشیر شدنی نیست. گاه نیز در اساس بدون زبان نرم هیچ کاری ممکن دانسته نشده. برخی نمونه‌های دیگر این عنوان «تعریف به ضد» است؛ مثلاً نمونهٔ «از بس دهان گرمی دارد، یخ هم می‌خورد».

۱. با زبان خوشی، کوهی به مویی کشی (ذوالفقاری، ج ۱: ۴۶۳)، ۲. به گفتار شیرین فریبنده مرد/ کند آنچه نتوان به شمشیر کرد (همان، ج ۱: ۵۹۰)، ۳. سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۴. بی زبانی نرم کی صورت پذیرد کارها (همان، ج ۱: ۶۰۸)، ۵. سخن نیکو صیاد دل‌هاست و خط زیبا نزهت چشم‌ها (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۶. با زبان خوشی جان را بگیر (همان، ج ۱: ۴۶۳)، ۷. با خوشامدگویی می‌توانی دل آدم فقیر را به دست بیاوری (همان، ج ۱: ۴۵۴)، ۸. با زبان خوش شیر را روباه می‌کشد (همان، ج ۱: ۴۶۳)، ۹. اگر نان خوردن نداری، زبان نیک و سالم داشته باش (همان، ج ۱: ۳۹۲)، ۱۰. به زبان خوشی موی از خمیر کشی (همان، ج ۱: ۵۷۴)، ۱۱. آدم خوش‌زبان، مار را از سوراخ بیرون می‌آورد (همان، ج ۱: ۱۹۷)، ۱۲. خوش‌زبان باش تا امان یابی (همان، ج ۱: ۹۳۰)، ۱۳. از دهانش عسل می‌ریزد (همان، ج ۱: ۲۹۶)، ۱۴. آدم خوش‌زبان، جای خودش را باز می‌کند (همان، ج ۱: ۱۹۷)، ۱۵. نان گندم نداری زبان گندم داشته باش (همان، ج ۲: ۱۷۶۳)، ۱۶. سخن باید چو شکر پوست‌کنده (همان، ج ۱: ۱۱۶۳)، ۱۷. اگر به خاطر زبانت نبود، کلاغ چشمت را درمی‌آورد (همان، ج ۱: ۳۵۲)، ۱۸. سخن نازک‌تر از گل به کسی نگفت (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۱۹. با زبان خوش می‌توانی ماری را از سوراخ بیرون بکشی و با زورگویی حتی نمی‌توانی دو ریالی را از دست بچه‌گیری (همان، ج ۱: ۴۶۳)، ۲۰. از بس دهان گرمی دارد یخ هم می‌خورد (همان، ج ۱: ۲۷۶)، ۲۱. از دهانش آب می‌جوشد (همان، ج ۱: ۲۹۶)، ۲۲. خوشگلی نخواستیم کاش خوش‌زبان بود (همان، ج ۱: ۹۳۱)، ۲۳. در سخن با دوستان آهسته باش/ تا ندارد دشمن خون‌خوار، گوش (همان، ج ۱: ۹۷۷). در ادامه نیز مثل‌هایی آمده است که برای خوش‌زبانی، اصطلاح چرب‌زبانی را به کار برده‌اند که بیشتر چرب‌زبانی در معنای مثبت مدنظر بوده است:

۱. چرب‌زبانی دویم جادویی است (همان، ج ۱: ۷۷۲)، ۲. قند از زبان چرب به بادام داده‌اند (همان، ج ۲: ۱۳۸۸)، ۳. اگر کاسۀ چرب نداری زبان چرب داشته باش (همان، ج ۱: ۲۸۲)، ۴. از تملق، خدا هم خوشش می‌آید (همان، ج ۱: ۲۸۲).

۱۰-۲. رازداری

در نمونه‌های مربوط به رازداری بر لزوم سرپوشی در هر زمان و مکان و در برابر هر گونه مخاطبی تأکید شده است و رازداری ویژگی شایستگان دانسته شده، همچنین در این مثل‌ها کوشش شده مخاطب با استدلال‌های مختلف از افشای راز باز داشته شود. دربارهٔ حفظ راز در *قابوسنامه* چنین آمده است: «و بدانستن رازی که تعلق به نیک و بد تو ندارد رغبت مکن و جز با خویشان راز مگوی و اگر بگویی، آن سخن را پس از آن راز مسمار. و در پیش مردمان با کسی راز مگوی که اگر چندان اندرون سخن نیکو باشد، از بیرون گمان زشتی برند که آدمیان بیشتر با یکدیگر بدگمان باشند» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۳۸).

۱. سرت را بده و سرت را نده (همان، ج ۱: ۱۱۷۲)، ۲. پیش دیوار آنچه گویی هوش دار/ تا نباشد در پس دیوار گوش (همان، ج ۱: ۵۷۴)، ۳. رازت را پیش یکی، پرسیدنت را هزار کس (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۴. راز خود را با یار خود چندان که بتوانی نگو/ یار را یاری بود از یار اندیشه کن (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۵. اسرار نهان داشتن آیین کرام است (همان، ج ۱: ۳۳۶)، ۶. آدم باید سرپوش باشد نه سرگو (همان، ج ۱: ۱۹۱)، ۷. راز دل در دل کس نگنجد (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۸. سرپوشی دلیل مردانگی ست (همان، ج ۱: ۱۱۷۱)، ۹. رازت را برای چشم بینایت هم نگو (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۱۰. به زبان لال باش و به چشم کور (همان، ج ۱: ۵۷۴)، ۱۱. راز تو را هم دل تو محرم است (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۱۲. رازت را در دل نگه دار، آردت را در انبان (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۱۳. آنچه را شنیده‌ای ببلع، آنچه را دیده‌ای، نگو (همان، ج ۱: ۱۰۷۲).

۲۳۴)، ۱۴. راز خود گفتن شکم خود دریدن است (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۱۵. چتو دلش جای همه چیز است الا حرف (همان، ج ۱: ۷۱۶).

در مواردی نیز گفتن راز به دیگران با توجه به شخصیت شنونده راز، مجاز یا غیرمجاز دانسته شده است، اما بستگی دارد که مخاطب چه کسی باشد؛ در *قابوسنامه* نیز در این مورد چنین آمده است: «اگر خواهی که ستوده تر مردمان باشی، بر آن کس که خرد ندارد، نهان خود را آشکار مکن» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۴۵)؛ مانند این نمونه‌ها: ۱. اسرار را نزد دوست و دردت را به حکیم بگو (همان، ج ۱: ۳۳۶)، ۲. با سخن چین راز مکن (همان، ج ۱: ۴۶۵)، ۳. راز دل جز به یار نتوان گفت (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۴. اسرار خودت را به هرکس که به تو می‌خندد بازگو مکن (همان، ج ۱: ۳۳۶)، ۵. اسرار را به آدم لال هم نگو (همان، ج ۱: ۳۳۶)، ۶. رازت را به یارت نگو که یارت یار دارد (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۷. راز دل با هرکسی که جان دارد نباید گفت (همان، ج ۱: ۱۰۷۲).

۱۱-۲. کارکرد دوگانه سخن

در مثل‌های این بخش، کارکردها و کژکارکردهای زبان دیده شده است؛ اینکه زبان نیز مانند هر وسیله دیگری کاربردهای پسند و ناپسند بسیار دارد و به این بازمی‌گردد که انتخاب فرد چه باشد و چه قصد و نیتی داشته باشد. درباره دو روی داشتن سخن در *قابوسنامه* چنین آمده است: «سخنان را دو روی است؛ یکی نیکو و دیگر زشت. هر وقت که سخن به مردمان نمایی، بر وی نیکوتر بنمای تا قبول افتد و مردمان درجه تو بدانند که مرد نهان است در زیر سخن، چنان‌که به تازی گویند المرء مخبوء تحت لسانه، و سخن باشد که چون یکی گوید، شنودن آن، روح را تیره گرداند و همان سخن را به عبارتی دیگر بتوان گفت، که روح را تازه بگرداند» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۳۶).

۱. سخن مفیدتر از باران و مضرتر از شمشیر بران (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۲. سخنی ممکن است دل آزار باشد و سخنی دل‌نواز (همان، ج ۱: ۱۱۶۸)، ۳. از بارک‌الله مست

می‌شوم، از گم شو، سست (همان، ج ۱: ۲۷۳)، ۴. سخن، سرکش را از کوه‌ها پایین می‌آورد، سخن، سلیم را سرکش می‌کند (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۵. حرف هست که پلو می‌آورد، حرف هست که بلا (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۶. با سخن خوب، مار از سوراخش بیرون می‌آید و با سخن بد، مسلمان از دینش خارج می‌شود (همان، ج ۱: ۴۶۵)، ۷. سخن شیرین به دوستان می‌افزاید، سخن تلخ به دشمنان (همان، ج ۱: ۱۱۶۶)، ۸. سخنی است که کارساز است و سخنی است که سر به باد می‌دهد (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۹. سخنی است که مهر را می‌گشود و سخنی است که مهر را می‌آورد (همان، ج ۱: ۱۱۶۷)، ۱۰. حرفی هست که می‌آید و می‌گذرد و حرفی هست که می‌آید و سوراخ می‌کند (همان، ج ۱: ۸۳۲)، ۱۱. سخن بعضی مثل عسل، شیرین است، سخن بعضی مثل بلا (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۱۲. از عبارت تا عبارت بسیار فرق است (همان، ج ۱: ۳۰۷)، ۱۳. از سخن تا سخن، بسی فرق است (همان، ج ۱: ۳۰۱)، ۱۴. یک حرف دل می‌آورد و یک حرف دل می‌برد (همان، ج ۲: ۱۹۷۹).

۲-۱۲. زن و سخن

این دسته از ضرب‌المثل‌ها صرف‌نظر از موضوعشان، به دلیل تکیه بر زن بودن گوینده یا شنونده سخن، در مجموعه‌ای جدا قرار گرفتند. در این بخش موضوعاتی مانند رازدار نبودن زنان و بی‌اعتنایی به سخن زنان به دلیل بی‌اعتباری آن از گزاره‌هایی است که برخاسته از جامعه مردسالار است و حاصل دیدگاهی منفی نسبت به زن است. همچنین برخلاف مثل‌هایی که سخن زن را بی‌اعتبار می‌داند، مواردی به مؤثر بودن سخن زن نسبت به مرد تأکید دارد، که خود بیانگر دوسوی متناقض حقایق و باورهای اجتماعی است: «حرف مرد به قبا می‌زند حرف زن به استخوان.» در مواردی نیز از وجود کم‌حرفی و سکوت برای دختران، سخن به میان آمده و نکته بعد آنکه عملی مانند غیبت کردن را به زنان نسبت داده‌اند می‌تواند حاکی از دیدگاه منفی نسبت به زنان باشد و از نظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نیز قابل اعتناست:

۱. آنچه زنان گویند، اعتماد را نشاید (همان، ج ۱: ۲۳۴)، ۲. به گفتار زنان هرگز مکن کار (همان، ج ۱: ۵۹۰)، ۳. سخن چون زنان نرم و نازک مگوی (همان، ج ۱: ۱۱۶۴)، ۴. حرف دلت را برای زنت نزن (همان، ج ۱: ۸۲۸)، ۵. راز دلت را با زن نگو (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۶. راز دل با زنان و کودکان مگوی (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۷. حرف مرد به قبا می زند و حرف زن به استخوان (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۸. حرف عروس چون کوه است و حرف داماد چون روغن (همان، ج ۱: ۸۳۰)، ۹. رازت را به زنان مفروش و با پادوی دیوان معاشرت نکن (همان، ج ۱: ۱۰۷۲)، ۱۰. حرف زن را بشنو و در گوش مگیر (همان، ج ۱: ۸۲۹)، ۱۱. غیبت کار زن هاست (همان، ج ۱: ۱۳۵۲)، ۱۲. زن، نخود، زیر زبانش نمی خیسد (همان، ج ۱: ۱۱۴۳)، ۱۳. دختر باید آن قدر از خانه بیرون برود که هاون و زن باید آن قدر حرف بزند که دیوار (همان، ج ۱: ۹۴۶).

۳. نتیجه گیری

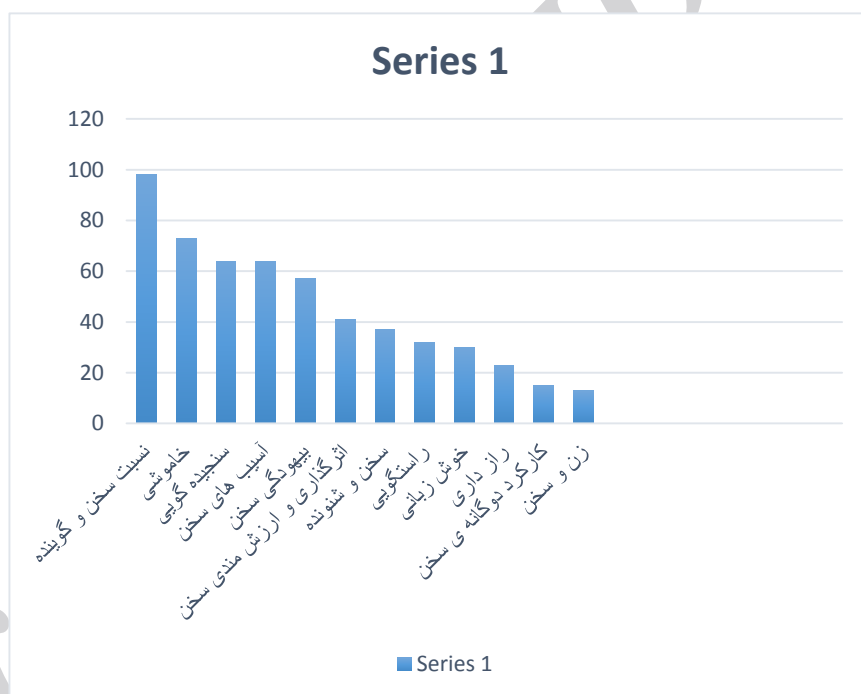
سخن و سخن گفتن یکی از ویژگی‌های مهم انسان و در شمار پیچیده‌ترین رفتارهای اوست که در همه ملل برای آن آداب و بایدها و نبایدهایی مطرح شده است. در متون تعلیمی ادب فارسی می توان پاره‌هایی پراکنده یا بدون درباره سخن یافت. این موضوع در فرهنگ عامه و ضرب‌المثل‌ها بازتابی گسترده داشته و از آنجا که ضرب‌المثل‌ها را می توان آینه تمام‌نمای فرهنگ مردم دانست، آنچه در مثل‌ها با موضوع سخن و سخن گفتن موجود است یکی از منابع مهم مطالعات فرهنگی، تاریخی و جامعه‌شناسی خواهد بود. نوشتار پیش رو با هدف بررسی چندوچون کاربرد سخن در ضرب‌المثل، تبیین بایدها و نبایدها و آسیب‌های سخن و نیز تعیین برجسته‌ترین محورهای این موضوع در حوزه مثل‌ها سامان یافته است. در این پژوهش، تمام ضرب‌المثل‌های فارسی درباره سخن و ویژگی‌های آن از فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی گردآوری و با تأکید بر محتوای مثل‌ها، تحلیل و طبقه‌بندی موضوعی شده است. محور برخی از این مثل‌ها به اصول

پذیرفته شده و مشترک میان افراد بشر در همه دوره‌ها بازمی‌گردد و برخی دیگر ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر متغیر باشد. از مسیر چنین داده‌هایی می‌توان زمینه‌های غالب فکری، فرهنگی و سیاسی مثل‌ها را واکاوی و ریشه‌های آن را تحلیل کرد.

در مجموع باید گفت در مثل‌ها به سخن و موضوع‌های وابسته آن بسیار توجه شده؛ داده‌های اولیه پژوهش حاضر در بردارنده حدود هزار نمونه در این باره بود که با توجه به تکرار محتوایی و زبانی، بسیاری از نمونه‌ها حذف و یا تنها ارجاع داده شد. در پاسخ به این پرسش که «کدام جنبه‌ها از نظر سخن‌پردازان و آموزه‌های فرهنگی برجسته‌تر بوده»، باید گفت تحلیل نمونه‌های فراوان این پژوهش نشان می‌دهد نخستین جنبه برجسته و شاخص درباره سخن به ابعاد رابطه سخن و گوینده ناظر است؛ یعنی نخستین ضلع مثلث هر پیام که موجد آن نیز هست. در این نمونه‌ها گاه شخصیت اجتماعی و پایگاه طبقاتی گوینده در رد و قبول سخن مهم ارزیابی شده و در موارد قابل توجهی وضعیت اقتصادی گوینده در ارزش سخنش مؤثر است. نمونه‌هایی نیز به اهمیت دانش گوینده و آیینی سخن برای گوینده‌اش تأکید دارد. در مرتبه دوم فراوانی، به موضوع خاموشی بازمی‌خوریم. در ذیل این موضوع، برتری با نمونه‌هایی است که به‌طور مطلق خاموشی را بالاتر از گفتن نشانده است. این باور البته آبخورهای پرمایه‌ای در فرهنگ تعلیمی و عرفانی ایرانی و اسلامی دارد. شماری دیگر کم‌گویی را ارزشمند می‌شمارد و سکوت را تا زمانی روا می‌دارد که ضرورتی برای گفتن پیش نیامده است. سنجیده‌گویی در پایه بعدی اهمیت قرار گرفته و سخن‌پیش‌اندیشیده در میان ویژگی‌های این موضوع بسیار برجسته‌تر طرح شده، سپس بر کوتاه‌گویی و مستدل‌گویی تأکید می‌شود.

پس از این موارد، آسیب‌ها یا کژکارکردهای سخن قابل اعتناست که بسیاری از نشایست‌های اخلاق در دامان این بحث می‌گنجد و به ترتیب فراوانی؛ فتنه‌انگیزی، سخن‌چینی، دروغ، زخم‌زبان، ناسزا و غیبت را در بر دارد. سایر مضامین محوری

مثل‌های بررسی شده به ترتیبِ بسامد چنین‌اند: گفتار بدون کردار و تأکید بر تقابل این دو، بیهوده‌گویی و پرهیز از آن، مؤثر و ارزشمند بودن سخن، رابطهٔ سخن و شنونده، راست‌گویی، خوش‌زبانی، رازداری، کارکردهای دوگانهٔ سخن و زن و سخن که در جای خود نکته‌های طرح شده در آن بررسی شده است. گاه دربارهٔ یک موضوع به مثل‌هایی برمی‌خوریم که هم در رد و هم در پذیرش آن است؛ مثلاً بی‌اثر بودن یا مؤثر بودن سخن از همین مقوله است که نمونه‌های اولی بیش از دومی است و با توجه به شرایط گفته شده گاه قابل جمع و توجیه هم هستند. یا در موضوع زن و سخن نمونه‌هایی دربارهٔ بی‌اعتنایی و بی‌ارزشی سخن زن است و نمونه‌هایی دربارهٔ کارگر بودن و نفوذ کلام زن. اینکه این محورها تا چه اندازه از فرهنگ ملی، اجتماعی و یا مذهبی مایه‌ورند پرسش‌هایی است که به پژوهش و شناسایی بیشتر نیازمند است.



منابع

۱. قرآن مجید، ترجمۀ محمدمهدی فولادوند، تهران: درالقرآن کریم.
۲. امیری، سید محمد (۱۳۸۹)، «ضرب‌المثل در ادب فارسی و عربی؛ پیشینه و مضامین مشترک»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، دوره ۲، شماره ۵، ۷۶-۵۷.
۳. بهمنیار، احمد (۱۳۸۱)، داستان‌نامه بهمنیاری، تهران: دانشگاه تهران.
۴. پیروای ونک، مرضیه (۱۳۸۹)، «تلقی هیدگر از زبان در هولدرلین و ذات شعر»، پژوهش‌های فلسفی نشریه دانشکده علوم انسانی و ادبیات دانشگاه تبریز، سال پنجاه‌وسوم، دوره ۴، شماره پیاپی ۲۱۹، ۱-۱۶.
۵. پیشگر، زری (۱۳۹۰)، «آداب سخن در قرآن و روایات»، فصلنامه آفاق دین، شماره ۴، دوره ۲، ۱-۲۶.
۶. دشتی، محمد (۱۳۹۵)، ترجمۀ نهج‌البلاغه، قم: هاتف.
۷. ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲)، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: علم.
۸. سیون، ژرژ (۱۳۴۶)، هنر سخن گفتن، ترجمۀ اسماعیل اسعدی، تهران: اقبال.
۹. شکور زاده بلوری، ابراهیم (۱۳۸۰)، دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها، مشهد: به نشر.
۱۰. ضیایی، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، آیین سخنوری و نگرشی بر تاریخ آن، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۱. طهماسبی، علی و جعفری، علی (۱۳۹۵)، «تعبیر قرآن کریم درباره سخن نیکو»، کن‌گره علوم اسلامی، علوم انسانی، ۸-۱، بازیابی شده در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (sid.ir)، تاریخ بازدید ۹۸/۳/۲۹.

۱۲. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۴۵)، **قابوسنامه**، تصحیح و مقدمه امین عبدالمجید بدوی، تهران: ابن سینا.
۱۳. فروغی، محمدعلی (۱۳۶۸)، **آیین سخن‌وری**، تهران: زوآر.
۱۴. کاکایی، قاسم، بحرانی، اشکان (۱۳۸۸)، «کارکرد الهیاتی سکوت در آثار مولانا»، **دوفصلنامه فلسفه و کلام اسلامی**، دفتر ۱، ۱۲۹-۱۵۰.
۱۵. متقی‌زاده، عیسی و نیکویخت، الهام (۱۳۹۳)، «مقایسه ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی با موضوع سخن از لحاظ واژگانی، نحوی، بلاغی و معناشناسی»، **ادبیات تطبیقی**، سال ششم، شماره ۱۰، ۲۹۵-۳۲۱.
۱۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، **بحار الانوار**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۷. مقدسی‌نیا، مهدی و سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۹۳)، «کاربردشناسی زبان و سازوکارهای ادب‌ورزی در برخی از ادعیه شیعه»، **دوماهنامه علمی پژوهشی جستارهای زبانی**، دوره ۵، شماره ۵، ۲۰۷-۲۲۸.
۱۸. مهرآوران، محمود و رضایی، احمد (۱۳۹۶)، «جایگاه زبان و سخن اخلاقی در ادبیات فارسی»، **فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه اخلاق**، سال دهم، شماره ۳۶، ۱۴۳-۱۷۴.
۱۹. نعمتی، نعمت (۱۳۹۶)، **فن بیان و سخنوری**، تهران: انتشارات بوتیمار.
۲۰. نیلی‌پور، رضا و میرپور، کوروش (۱۳۸۲)، «گرایش‌ها در عصب‌شناسی و آسیب زبان‌شناسی»، **فصلنامه علمی پژوهشی تازه‌های علوم شناختی**، جلد ۵، شماره ۱، ۴۵-۵۶.
۲۱. هاشمی، لیلا و آل رسول، سوسن (۱۳۹۵)، «بررسی راهکارهای واپایش و مدیریت زبان از منظر قرآن و حدیث»، **نشریه تربیت و بصیرت اسلامی**، سال سیزدهم، شماره ۳۷، ۲۱-۴۴.

۲۲. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰)، *معانی و بیان*، تهران: هما.
۲۳. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۸)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: هما.
۲۴. همتیان، محبوبه و آقاحسینی، حسین (۱۳۹۳)، «نقد و بررسی سیر بحث اقتضای حال»، *ادب فارسی*، سال چهارم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۳، ۵۳-۷۲.
۲۵. یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۳)، *کاغذ زر*، تهران: یزدان.

Archive of SID